

نقشه‌های جدید غرب علیه مسلمین

مؤلف:

دکتر محمد عماره

مترجم:

موسی تیموری قلعه‌نوی

عنوان کتاب: نقشه‌های جدید غرب علیه مسلمین
مؤلف: دکتر محمد عماره
مترجم: موسی تیموری قلعه‌نوی
موضوع: عقاید کلام - اسلام و علوم و عقاید جدید، تجدید حیات فکری...
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

| | |
|---------------------------|----|
| فهرست مطالب..... | أ |
| مقدمه‌ی مترجم..... | ۱ |
| پیشگفتار مترجم..... | ۳ |
| اسلام و غرب..... | ۱۳ |
| ۱- مسأله‌ی اقلیت‌ها..... | ۲۷ |
| ۲- تجزیه..... | ۳۰ |
| ۳- ترویج مسیحیت..... | ۳۰ |
| گفتگو..... | ۴۵ |
| مشاور عثمان حسین..... | ۴۵ |
| مهندس محمد مأمون..... | ۴۹ |
| دکتر عبدالخبیر عطا..... | ۵۰ |
| دکتر محمد عماره..... | ۵۸ |
| استاد خالد عبدالحلیم..... | ۶۰ |
| دکتر محمد عماره..... | ۶۳ |

مقدمه‌ی مترجم

کتاب حاضر، ترجمه‌ی فارسی کتاب «الجدید من ال-مخطط الغرب اتجاه ال-مسلمین» اثر دکتر محمد عماره است که یکی از علمای مشهور مصری و از نویسندگان و محققان برجسته‌ی جهان اسلام به ویژه در زمینه‌ی غرب‌شناسی می‌باشد. ایشان کتب زیادی راجع به مسائل گوناگون نوشته‌اند، از جمله کتاب «الأعمال الكاملة للإمام الشیخ محمد عبده» که تحقیقی مفصل و جامع در پنج جلد قطور است و کتاب «اسلام و هنرهای زیبا» که توسط مجید احمدی ترجمه به فارسی شده است.

بنده به جهت بحث به روز و جالب آن درباره‌ی پرده برداشتن از نقشه‌های جدید غرب در قبال مسلمین و نیز جامعیت و مفید بودن مباحث آن برای مسلمانان، در پی ترجمه‌ی آن بر آمدم. این کتاب مشتمل بر یک سخنرانی از دکتر محمد عماره تحت عنوان «اسلام و غرب» و نیز گفتگویی است بین چند تن از علمای معروف با دکتر محمد عماره و واپسین بخش آن مصاحبه‌ای است با ایشان که امید است مفید واقع گردد و بنده از خوانندگان عزیز استدعا دارم که چنان‌چه عیب و نقصی مشاهده کردند، حمل بر عدم معصومیت انسان کنند و مرا معاف گردانند و از دعای خیر خود نیز محرومم نسازند.

در پایان لازم می‌دانم که از کلیه‌ی اساتید، دانشجویان و دوستان گرامی‌ای که در ترجمه و چاپ این کتاب با من صمیمانه همکاری داشته‌اند، به ویژه استاد محمد اسحاق مدنی و دکتر حامد صدقی و دانشجویان عزیز: باقر النجار، ابراهیم تیموری، بازگری و عبدالرحیم خاکپور که مرا راهنمایی و

کمک کردند و همچنین همکار ارجمند اسماعیل ساده تقدیر و تشکر کنم. با این امید که بتوانم تلاش‌های این عزیزان را جبران کنم و نیز اجر ایشان را از درگاه ایزد منان خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

موسی تیموری قلعه‌نوی

پیشگفتار مترجم

بر جویندگان حقیقت، روشن است که دشمنان اسلام از دیرباز و از همان روزهای نخست ظهور اسلام، بر ضد این دین حنیف توطئه کردند تا خطر سبز (اسلام) را نیست و نابود کنند و در این میان چندی از طریق مسخره و ایذاء و آزار وارد شده‌اند و گاهی از جنگ‌های گوناگون در میدان‌های احد، احزاب و حنین و...،

گاهی از طریق توطئه‌های داخلی منافقان، با مسلمین رویارو شدند و زمانی از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین و زمانی از طریق جنگ‌های صلیبی مسلمین را به تنگنا کشاندند و گاهی از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور! و گاهی از طریق برنامه‌ی تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش و مدتی از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله‌ی اول مسلمانان، آنان را مورد هدف قرار دادند و در نهایت نیز از طریق اشاعه‌ی فحشا و وسایل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان و همچنین از طریق استعمار نظامی، سیاسی و اقتصادی، فتنه‌ای نو به پا کردند و مآلاً هر روز با لباسی نو قصد تعرض به کیان مسلمانان را داشتند، که در این مقوله‌ی مختصر به توضیح بعضی از این نقشه‌ها می‌پردازیم.

امروزه دشمن کنونی اسلام یعنی غرب و در رأسش آمریکا چنین نقشه‌هایی را دنبال می‌کند و از طرق مختلف وارد شده و روز به روز نقشه‌هایش جدید و جدیدتر می‌گردد و در صدد است که به هر نحو ممکن، ولو به قیمت به خطر افتادن جان صدها نفر، چنین طرح‌هایی را پیاده کند،

چرا که می‌بیند اولاً: منافعی با وجود اسلام در خطر است و ثانیاً: اگر خواسته باشد به منافعی دست یابد و جای پای خود در مناطق نفت‌خیز اسلامی و دارای ذخایر عظیم باز کند. باید دست به چنین اعمالی بزند، لذا به روشنی می‌بینیم که روزی قلمرو اسلامی را با تکه تکه کردن و ترویج ناسیونالیسم، مورد هجوم قرار می‌دهد، بدین معنی که می‌کوشد تا قدرت سیاسی اسلام را با تزریق و گسترش حکومت‌های ملی، محو کند و از طرفی استقبال بی‌نظیر غرب‌زدگان یا شیفتگان زرق و برق غرب که علی‌الظاهر مسلمانان هستند، به این امر کمک می‌کنند و امروزه از راه دیگر یعنی جهانی شدن، وارد شده است. لذا به دنبال اینکه با تبلیغات فراوان و گسترده‌ی خود، توانست قدرت و توانایی همه جانبه‌ی خویش را در عرصه‌های مختلف فرهنگ، تمدن، اقتصاد، دین، زبان، اجتماع و به ویژه سیاست، مطرح و زبان‌زد عام و خاص کند، شروع به فراگیر نمودن آن‌ها از طریق جهانی شدن کرده است. تا در نتیجه، قدرت سیاسی خود را جایگزین قدرت سیاسی اسلام کند و فرهنگ، تمدن، اقتصاد، دین، زبان و سبک اجتماعی و اداری خویش را جایگزین همین موارد در اسلام سازد و این خود سبب شد که مسلمانان هویت و شخصیت خود را نادیده گرفته و شیفته‌ی غرب گردند و در نتیجه به زیر سلطه‌ی غرب درآیند، بنابراین به نظر برای غرب فقط کافی است که امت اسلامی زیر سلطه‌اش درآیند، همین‌که از لحاظ سیاسی و نظامی در برابر غرب مغلوب گشتند و تحت نفوذ آن درآمدند، در دیگر بسترها خیلی راحت می‌تواند وارد عمل شود و برای اشاعه‌ی الگوهایش دست به کار گردد و به تازگی و در این راستا کشورهایی چون عراق، کره‌ی شمالی و ایران و ... را که در برابرش ایستاده و طبق گفته‌اش دارای سلاح‌های هسته‌ای بوده و توانایی مقابله با آن را دارند، تهدید می‌کند و یا حتی بر ضد آنان می‌جنگد تا به اصطلاح خودش خلع

سلاح‌شان کند، تا دیگر چنین قدرت‌های سیاسی‌ای در عرصه‌ی جهانی وجود نداشته باشد که تهدیدی برایش باشد و نتواند نقشه‌هایش را به ویژه در خاورمیانه - قلب جهان اسلام - عملی سازد. و بعد از حمله به چنین کشورهایی بدون هیچ‌گونه مجوز و دلیل موجهی، البته برای اینکه ظاهراً بتواند رضایت سازمان‌های بین‌المللی را جلب کند و افکار عمومی را قانع سازد، از حق وتوی خویش در سازمان ملل استفاده کرده و به توجیه عملکردهایش می‌پردازد - چنان‌که مقتضای آن چنین است - و اگر در حین اجرای نقشه‌هایش جان صدها انسان هم به خطر بیفتد - چنان‌که در عراق مشاهده کردیم - برایش اهمیتی ندارد و در مقابل دم از حقوق بشر می‌زند و در این راستا قوانینی را وضع و یا با دیگر کشورها قوانینی مبنی بر مصونیت افراد امضا می‌کند و حال آنکه اولین ناقص چنین قوانین و قراردادهایی، خودش است و بستر اجرای چنین مصونیت‌هایی را فقط مختص خود دانسته و به غیر از خود، خصوصاً در سرزمین‌های عربی اسلامی چنین چیزی برایش معنی ندارد، چون می‌بیند که کسی محاکمه و بازخواستش نمی‌کند و از مسلمانان و بعضاً رهبران دکوری که بگذریم، بلکه سازمان‌های بین‌المللی را چیزی به حساب نمی‌آورد، چون امت اسلامی و در رأس آن حاکمان اسلامی در مقابل چنین اعمالی از خود واکنشی نشان نمی‌دهند و به جای اتحاد بر ضد غرب به نفعش همدست گشته و با آن همکاری می‌کنند تا با تفکر پوچی که از پدران خود به ارث برده‌اند، بدون اینکه از اسلام نشأت گرفته باشد، در میان حکومت‌های اسلامی‌شان آن حکومتی را که دارای قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... است، نیست و نابودکنند و غافلند که روزی نوبت خودشان نیز خواهد رسید که غرب به آنان هم هشدار دهد.

در این جا جا دارد داستانی در این زمینه نقل کنم و آن این‌که: روزی

شخصی وارد باغش شد و دید که سه نفر مشغول خوردن میوه‌های باغش هستند، یکی سید، یکی امام محل و دیگری شخصی عادی بود. صاحب باغ با خود اندیشید که چطور هر سه را تنبیه کند و خطاب به فرد عادی گفت: سید از اولاد پیامبر ﷺ است و دیگری هم امام محله است، تو چرا وارد باغ شده‌ای؟! لذا سید و امام و صاحب باغ متفقاً او را کتک زدند و پایش را بستند و سپس صاحب باغ رو به امام محل کرد و گفت: این شخص، سید و از اولاد پیامبر ﷺ است، تو چرا؟! این شخص را هم با همکاری سید کتک زد و دست و پایش را بست و آنگاه به سید گفت: درست است که از اولاد پیغمبری، ولی چرا بی‌اجازه وارد با غم شده‌ای؟ و او را تنبیه کرد!

غرب و به ویژه آمریکا و اسرائیل می‌خواهند از فرصت استفاده کنند، فرصت تفرقه و اختلاف، ناآگاهی، غفلت و... تا چنین سیاست‌هایی را اعمال کنند، نه برای اینکه حقی را به دست آورند، بلکه برای این که حقی را ضایع گردانند، حق عدم تفتیش عقاید هر فرد، آزادی، عدالت، زیستن و...! و نیز جرمی را از بین ببرند، جرم مسلمان بودن، دفاع از خویشتن، مقابله با ظلم و ستم، خط مشی جداگانه داشتن و بالاخره جرم نپذیرفتن همه چیز غرب! و در کل می‌خواهند ریشه‌ی اسلام را برکنند، چرا که اسلام چنین چیزهایی را قبول ندارد ولی غافلند که اسلام هرگز محو و نابود نخواهد شد:

﴿بُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

﴿[الصف: ۸].﴾

«آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را کامل می‌کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

و روزی خواهد رسید که از میان همین امت اسلامی، مردانی برخیزند و با هدایت جریان بیداری اسلامی برای بار دوم، بساطش را برچینند و آن را

برای همیشه در زباله‌دان تاریخ اندازند و لازم به ذکر است که تأخیر یا کندی سیر حرکت بیداری اسلامی، ریشه در ناسیونالیسم دارد، ناسیونالیسمی که - همان‌طور که اشاره شد - یکی از نقشه‌های غرب بود که سال‌ها پیش در قلمرو اسلامی پیاده شد و به دنبال آن حکومت عثمانی تبدیل به نظام ملوکیه گردید و این نظام ملوکیه با رهبران موروثی خود که به هیچ وجه درایت و شایستگی چنین مقامی را نداشتند، سبب شد تا قدرت سیاسی اسلام رو به زوال نهد. این امر از یک سو با تحویل محموله‌های مهر و موم شده که حاوی نحوه‌ی تجزیه‌ی قلمرو اسلامی به همراه زبان، تاریخ و جهان‌بینی خاص غرب و... به آن حاکمان است و در دیگر سوء استقبال همه جانبه‌ی خود حاکمان، تحقق یافت. به عبارت دیگر، قلمرو اسلامی تبدیل به حکومت‌های ملی گردید و این حکومت‌های استعماری که بعداً نام حکومت‌های ملی به خود گرفتند، لبریز از مرزهای ملی، زبان‌های ملی، لباس‌های ملی، فرهنگ‌های ملی و بالاتر از همه منافع ملی شدند! به دیگر سخن، مانع اساسی تحول امت، ناسیونالیسم است که همچون هیولایی از طریق غرب تحت عنوان «نهضت استقلال طلبی» وارد قلمرو اسلامی شد و اکنون ما - امت اسلامی - به زندانیان «مستقل» غرب بدل گشته‌ایم که هیچ اختیاری از خود نداریم، تا جایی که جهان اسلام به ملت‌هایی تبدیل شده که نیرویش متفرق و عاجز از هر گونه اقدام مفیدی است.

از طرفی امت و در رأس آنان حکام، به جز عده‌ی معدودی، پذیرفتند که اگر بخواهند خود را با پیشرفت‌های غربی وفق دهند و دوشادوش آنان حرکت کنند، لازم است که همه چیز آنان را چشم و گوش بسته بپذیرند، از طرز لباس پوشیدن گرفته تا رفتار، آداب معاشرت، سبک زندگی، زبان، فرهنگ اروپایی و آمریکایی و غیره، و به اصطلاح، متمدن گردند، که متأسفانه این، اشتباهی محض است.

حالا این سؤال پیش می‌آید که راه چاره چیست و در برابر چنین اعمال و رفتار و نقشه‌های درونی و بیرونی‌ای، چه باید کرد؟ در توضیح این مطلب باید گفت: جهان اسلام لازم است در برابر چنین مواردی قبل از شروع هر کاری، تفکر عمیق و دقیق و برنامه‌ریزی مفصل داشته باشد. بدین معنی که در چنین مسائل سرنوشت‌سازی که مایه‌ی نابودی یا نجات یک امت است، نباید عجولانه عمل کرد، زیرا که عجله کار شیطان و تأنی و صبر از آن خداوند متعال است. لذا جهان اسلام باید هوشیارانه همه‌ی جوانب امر را در نظر بگیرد و راهکاری بیندیشد که پشیمانی به دنبال نداشته باشد و به نجات امت از چنین دوزخ دنیوی و ساخت بشری‌ای بینجامد و نیز باید به صورت اتحادیه‌ی اسلامی مشترک مجدداً قدرت سیاسی خود را به دست گیرد تا بتواند در دیگر زمینه‌ها وارد بازار جهانی شود.

بنابراین، جهت تحقق این امر در اول قدم باید مردم‌سالاری دینی را در سرزمین‌های تحت نفوذش پیاده کند، نه دموکراسی‌ای که غرب به وجود آورده است تا به گرایش خود به سوی حکومت غیرمذهبی لعاب اخلاقی بزند و در این‌جا جهان اسلام پنداشت که چنین دموکراسی‌ای هسته‌ی مرکزی هدف سیاسی شورا در اسلام به شمار می‌آید و بر این اساس با اشتیاق کامل به استقبال آن رفت، زیرا این دموکراسی و فراتر از آن تمام فلسفه‌های سیاسی غرب، دارای اسامی و برچسب‌های غربی جذاب و فریبنده‌ای بود، مانند آزادی، عدالت، اخوت، دولت منتخب، و نماینده‌ی مردم، مساوات، آزادی بیان و تساوی شرایط. و این در حالی است که اولین ناقضان چنین مواردی، خود غربیان بودند و تنها در محدوده‌ی خودشان و آن هم در صورتی که به نفع‌شان بود، چنین اصطلاحاتی معنی و مفهوم پیدا می‌کرد و نگارنده در اینجا از این جهت روی سیاست زیاد تأکید می‌کنم که در جهان کنونی حرف اول را قدرت می‌زند و کلیه استعمارها مولد استعمار نظامی و

سیاسی می‌باشند^۱ و همین که کشوری از لحاظ نظامی و سیاسی بر جهان چیره گشت، در دیگر جنبه‌ها نیز به قدر مسلم چیره خواهد شد، چنان‌که امروزه در رابطه‌ی جهان با آمریکا چنین چیزی را مشاهده می‌کنیم. همچنین ما باید رابطه‌مان را با خدا مستحکم کرده و به «حبل الله المتین» چنگ زنیم و خود و دین‌مان (اسلام) را خوب بشناسیم و نیز موقعیت‌مان را درک کنیم و نیروهای نهفته در خود و اسلام را کشف و آن‌ها را به کار گیریم، از نیروی انسانی گرفته تا قدرت فکری الهی موجود در آن‌ها.

مادام که مسلمانان درگیر مسائل جزئی میان خود و نیز اختلافات پوچ و حتی اساسی موجود باشند، نخواهد توانست همچون حکومت اسلامی صدر اسلام، در عرصه‌ی جهانی نقش فعالانه داشته باشند و توطئه‌های شوم غرب را دریافته و خنثی کنند، بلکه باید اختلافات و مسائل جزئی را کنار گذاشته

۱- البته استعمار اگر از طرف کفر باشد، چیزی منفور و مطرود است؛ ولی اگر از جانب مسلمانان (دارالاسلام) بر دیگر سرزمین‌های غیراسلامی (دارالکفر) باشد، چیزی پذیرفته شده است که جهاد نام دارد و بلکه در قرآن بدان امر شده است و به مسلمانان دستور داده شده تا دارالکفر را در قلمرو دارالاسلام درآورند و این جزء مسئولیت تکلیفی مسلمانان است که باید آن را ادا کنند و متأسفانه در دنیای کنونی چنین چیزی دیگر جای خود را به حفظ همان قلمرو اصلی اسلام داده و مسلمانان به جای گسترش قلمرو اسلام، در صددند تا قلمرو خودشان را حفظ و از تهاجمات همه جانبه‌ی کفر دفاع کنند. به عبارت دیگر سؤال از چگونگی گسترش اسلام به سؤال از نحوه‌ی محافظت از قلمرو اسلامی، تغییر جهت داده است؛ چرا که کفر و سردمدارش آمریکا و اسرائیل نمی‌خواهند که اسلام گسترش یابد، بلکه خواهان نابودی کامل آن از صحنه‌ی روزگارند و نمی‌خواهند مسلمانان مجدداً قدرت خودشان را در عرصه‌های مختلف دوباره به دست آورند و حتی خواب آن روزهای صدر اسلام را هم ببینند!

و اختلافات اساسی را بر اساس فرموده‌ی خداوند در قرآن با رجوع به او و وَاللَّيْلِ حل و فصل کنند:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«[ای مؤمنان!] اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبرش برگردانید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

بحث ما درباره‌ی اسلام و نقشه‌های غرب است و لازم به توضیح است که جهان اسلام با دو شیطان بیرونی و درونی مواجه است. اگر در پی حذف و طرد شیطان درونی - که همان نفس است - باشیم، باید رهنمودهای قرآن و سنت را سرلوحه‌ی کارمان قرار دهیم و آنگاه که چنین شیطانی را از خود دور کردیم، می‌توانیم با استعانت از خداوند متعال و از طریق نیروی قوی ایمانی خود و با عمل دسته‌جمعی نه فردی - چرا که دست خداوند همراه جماعت است - و با اتحادیه‌ی اسلامی مشترک، دشمن بیرونی را مغلوب سازیم. دشمنی که در برابر دیدگانمان به ما ظلم و حق مسلم‌مان را پایمال می‌کند و برادران دینی‌مان را در فلسطین، عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی، قتل عام می‌کند و ما نیز نظاره‌گری بیش نیستیم. در صورتی که اگر مسلمان واقعی هستیم، باید به این سخن رسول الله وَاللَّيْلِ گوش فرا داده و به آن عمل کنیم: «هر کس از شما عمل ناپسندی را مشاهده کند، وظیفه دارد با دست جلوی آن را گرفته و تغییرش دهد. اگر قدرت ندارد، باید با زبان در تغییر آن بکوشد و اگر با زبان هم نتوانست، قلباً باید از آن کار ناراضی باشد که این دیگر ضعیف‌ترین حد ایمان است». بنابراین ما باید

اکنون بیشتر به بند اول این حدیث عمل کنیم، چرا که حدود ۱/۵ میلیارد مسلمان در جهان وجود دارد.

و نیز عمل به بند دوم و سوم یعنی عمل با زبان و ابزار انزجار دیگر کارایی کمتری دارد، چرا که اکثر کشورها را نیز در مواجهه با قضایای کنونی، ابزار انزجار کرده و با حمل پلاکارت‌ها و پارچه نوشته‌هایی شعار سر داده و چنین فجایی را محکوم می‌کنند و با تمامی این اوصاف هیچ کس و حتی سازمان‌های بین‌المللی به این‌ها توجه نمی‌کنند و گویی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند! به عبارتی دیگر، امروزه شعار کافی است و باید وارد عمل شویم و اگر بخواهیم به این حدیث پیامبر ﷺ در همه‌ی جوانب عمل کنیم، باید دروازه‌ی جهاد و اجتهاد را بگشاییم، اجتهاد را بدین جهت که رهنمودهای اسلامی را به روز ارائه دهیم و این ذهنیت منفی که اسلام دیگر کارایی ندارد و تاریخ گذشته است، را از اذهان پاک کنیم و بتوانیم این دین را آن‌طور که هست و به صورتی قابل فهم برای عصر حاضر، ارائه دهیم، تا وعده‌ی الهی مبنی بر جهانی شدن این دین زودتر تحقق یابد:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«تا اسلام را بر همه‌ی آیین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان نپسندند.»
وگرنه همان عده‌ای نیز که اکنون مسلمان یا منتسب به اسلام‌اند، از آن بر خواهند گشت و جهاد را بدین جهت که بتوانیم از خود و عقیده‌ی مان دفاع کنیم و هویت و شخصیت اسلامی‌مان را حفظ کنیم.

و من الله التوفيق و عليه التكلان

۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۲ مصادف با اول

ربیع‌الاول ۱۴۲۴، آغاز هجرت رسول

اکرم ﷺ

اسلام و غرب^۱

الحمد لله والصلاة والسلام على أشرف المرسلين، سيد الخلق محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين.

... برادران و خواهران:

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

موضوع صحبت امشب ما «نقشه‌های جدید غرب در مواجهه با مسلمانان» است و این قضیه هم‌چون دیگر قضایای فکری‌ای که در متن کتب، مذاکرات و سخنرانی‌ها گنجانده‌ایم، نیست، بلکه مسئله‌ای است که امت پیوسته با آن سر و کار دارد، آن هم نه در عرصه‌ی عواطف و احساسات، بلکه در قالب خون‌هایی که اکثراً در سرزمین‌های مسلمانان بر زمین ریخته می‌شود.

من معتقد نیستم که - حتی نسبت به کسانی که زیاد به امور فکری و سیاسی اهتمام نمی‌ورزند - در این میان هیچ مسلمانی در جهان اسلام با این قضیه سر و کار نداشته باشد و حتی کسانی که راجع به موضع غرب در برابر اسلام و مسلمانان فکر می‌کنند، با این قضیه سر و کار دارند. به عقیده من غرب طی سال‌های اخیر علامات استفهامی زیادی به وجود آورده و در ذهنیت‌هایشان دایره‌ی این نقشه‌های غربی را نسبت به اسلام و مسلمانان گسترش می‌دهند.

۱- سخنرانی‌ای که در مرکز جهانی اندیشه‌ی اسلامی در قاهره در قالب سلسله سخنرانی‌های فرهنگی سال ۱۹۹۲-۱۹۹۳ م ایراد کردم.

در ابتدای صحبت‌م دوست دارم که نکاتی را مورد بررسی قرار دهم. عده‌ی زیادی در این باره صحبت می‌کنند که مسلمانان در صحبت‌هایشان راجع به موضع غرب در برابر اسلام و مسلمین، مبالغه می‌کنند. به نظر من وقتش رسیده که این قضیه را در موضع خاص خودش قرار دهیم، بنابراین، سؤال در مورد موضع ما در برابر غرب با دیدگاهمان در مورد غرب نیست، بلکه موضع غرب در برابر ما و اسلام است یعنی همان‌طور که معروف است، اسلام تعدد شرایع، زبان‌ها، رنگ‌ها، قبایل، ملت‌ها و از این قبیل مقولات را در تمدن‌ها به رسمیت می‌شناسد و این تعدد، سنتی از سنت‌های الهی و قانونی است از قوانین هستی و اجتماع بشری که هیچ تبدیل و تحولی در آن راه ندارد، بنابراین جدای از ذات الهی مسئله‌ی، هر چیز بر پایه‌ی تعدد و زوجیت بنا می‌گردد و این تعدد که اساس جهان‌بینی اسلامی را تشکیل می‌دهد، همان عامل مهمی است که مسلمانان را واداشته است تا به تعدد فرهنگ‌ها، شرایع و قومیت‌های مختلف چه در عرصه‌ی جهانی و چه حتی در داخل امت اسلامی، باور داشته باشند. پس در این میان با وطن‌ها، قومیت‌ها، سرزمین‌ها و امت اسلامی مواجهیم و این همزیستی و تکرر، تنها دیدگاه نظری تفکر اسلامی و تمدن اسلامی نبود، بلکه واقعیتی قائم و پا برجا و ملموس است که وجود ملل و نحل، قومیت‌ها، نژادها و زبان‌های مختلف در چارچوب امت اسلامی، گواه روشنی بر آن است.

با مشاهده آنچه که در کشورهای غربی اتفاق افتاد، معلوم می‌شود که تکثرگرایی مقوله‌ای مردود و مطرود است. نه فقط تعدد دینی، بلکه حتی تعدد مذهبی در سایه‌ی دین واحد مسیح، چرا که جنگ‌های دینی در تاریخ غرب، مشهود است و حتی در بیشتر کشورهای غربی مراسم‌هایی به خاطر شکرانه‌ی الهی برای قتل‌عام مخالفین مذهب دینی برپا می‌شود و

داستان‌های ظلم و ستم نسبت به مذاهل دینی در چارچوب مسیحیت، قصه‌های مشهوری است.

آنگاه که از زمره‌ی تکثرگرایان باشیم، طبیعی است که سؤالی انکارآمیز راجع به دیدگاه‌مان در مورد دیگران بپرسیم. به درستی قضیه‌ای که با آن سر و کار داریم - نه در عرصه فکری بلکه در عرصه‌ی علمی - همان موضع دیگران در برابر اسلام و مسلمین است. به علاوه از جمله نکاتی دیگر که شایسته است به آن بپردازیم، این است که به محض بحث در خصوص موضع غرب در برابر اسلام پلاکاردهایی در برابرمان علم می‌شود که ما را از ورود به گفتمان توهم توطئه و دسیسه برحذر می‌دارد. و می‌گویند: این منطق شماس است که سیر تاریخ و روابط ملل را در چارچوب توهم توطئه می‌بینید. و من می‌گویم: این قضیه نیازی به این بحث و مناقشه ندارد که آیا اینجا توطئه وجود دارد یا نه، زیرا مادامی که غرب آشکارا اعلام می‌کند که اسلام همان دشمن او است و عرصه واقعیت نیز با صحنه‌های ملموس و خون‌های ریخته‌ی مقبح از این سیاست وحشیانه بر ضد اسلام بر همگان واضح و مبرهن است، آیا نیازی هست که بگوییم: این یک نوع توطئه است یا خیر؟! چراکه توطئه یعنی اینکه در این میان امر و دستورهای پنهانی و تدابیر سری وجود دارد. اما اگر طرف دیگر با تمام وجود اعلام کند که اسلام دشمن اوست و در جهت اجرای این شعار دست به کار شود و به محو مسلمین بپردازد، پس نیازی نیست که برحذر باشیم و بگوییم وقتی که ما از موضع غرب نسبت به اسلام و مسلمین صحبت کنیم، راهکار، توطئه‌چینی نیست.

به هنگام بحث از نقشه‌های جدید غرب در قبال مسلمین لازم است که بعضی از حوادث تاریخی که امور زیادی را برای ما تبیین می‌کند اشاره‌ای داشته باشیم. و این احیاناً هم‌چون نقشه‌ی مجسم شده‌ای است که انسان می‌تواند با آن، سیر حوادث تاریخ را به صورت ملموس ببیند و بدیهی است

درگیری بین شرق و غرب، نزاعی قدیمی است. و اسکندر مقدونی قبل از میلاد، به شرق حمله کرد و امپراطوری ایران را که از ابرقدرت‌های آن روز بود درهم شکست و می‌دانیم که دامنه‌ی این نبرد و تهاجم یونان و سپس روم به نقاط مختلف شرق، شمال آفریقا، مصر، شام، حبشه و یمن نیز کشیده شد و در نبرد ابرهه چیزی نمانده بود که به قلب شبه جزیره‌ی عربستان نیز پیشروی کند، نبردی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سال و قوعش متولد شد (عام الفیل).

می‌دانیم که فتوحات اسلامی در اصل و جوهره‌ی خود، جنگ‌هایی برای آزادی شرق از سیطره‌ی این مهاجمان - یونان و روم - بود. حتی مردم شرق با اعتقادات باستانی‌شان به بیرق فتوحات اسلامی پیوستند تا شرق را از اشغال و غارت نجات دهند و نیز می‌دانیم که سپاهیان اسلام در حین این فتوحات هیچگاه به روی مردم عادی شمشیر نکشیدند و جنگ و قتال میان سپاهیان اسلام و هیچ ملتی از سرزمین‌های فتح شده، به دست مسلمین رخ نداد، لذا زمانی که مسلمانان به مصر آمدند با سپاهیان روم مواجه شدند و چنین چیزی در شام نیز اتفاق افتاد و بلکه می‌دانیم که اهل شام که نصرانی بودند به عبیده بن جراح جزیه می‌دادند و هنگامی که سپاه مسلمانان عقب‌نشینی کرد، جزیه را به شامیان برگرداندند، زیرا مسلمانان جزیه را به خاطر حمایت از اهالی شام در مقابل رومیان می‌گرفتند و چون از این حمایت عاجز ماندند، جزیه را به آنان پس دادند.

بنابراین جنگ در فتوحات اسلامی حول محور دشمنی با بقایای تهاجم یونان - روم و نهادهای قدرتش می‌چرخید و نبرد مسلمانان با ملت‌های سرزمین‌های فتح شده، نبود و می‌دانیم که زبان مصریان دیگر همان زبان مرموز گذشته نبود و زبان بیگانه‌ای داشتند و کلمه‌ی «قبط» هم کلمه‌ی یونانی است، یعنی هویت مصر مسخ شده و از بین رفته بود و در مصر

حکومت در دست قبطیان هم نبود و حتی آیین نصرانیت، آیین طبقات مظلوم بود که به غارت‌ها، کوه‌ها، بیابان‌ها متواری شده بودند، تا اینکه مسلمانان از راه رسیدند و با تضمین امنیت، آنان را به سرزمین و کاشانه‌شان برگرداندند و کلیساهایشان را نیز که توسط بیزانس تصرف شده بود، به آنان برگرداندند، و فقهای مسلمان بر همین اساس ادعا کردند که همه‌ی کلیساهای مصر در سایه‌ی اسلام بنا شد و آن‌ها را از نتایج آزادسازی سرزمین‌ها و عمران و آبادی آن‌ها به شمار آوردند.

بنابراین قبل از فتح - نه در شام و نه در مصر و نه در دیگر مناطق مفتوحه - حکومت در دست ملت‌ها و نصرانیان این سرزمین‌ها نبود و زمانی که منطقه به دست مسلمانان آزاد شد، بار دیگر غرب در پی جنگ‌های صلیبی وارد منطقه شد تا تجدید حیات کند و جنگ با موج‌هایی پیاپی از سرگرفته شد و غرب از ۱۰۹۶ میلادی بیرق جنگ برافراشت تا منطقه را بار دیگر با توسل به شعارهایی دینی اشغال کند و همه سخنان طلایی پاپ به حاکمان اقصی نقاط غرب را خوانده‌ایم که آنان را برای اشغال شرق فرا می‌خواند تا روغن، عسل و فرآورده‌های فرهنگی شرق را در دست بگیرند و شرقیان توانستند خود را از پیامدهای این تهاجمات نجات دهند، موج فزاینده تهاجمات غرب غریب دو سده تا سال ۱۱۹۱ قلب وطن عربی و اسلامی را در اشغال خود گرفت تا اینکه شرقیان توانستند خود را از پیامدهای این تهاجمات در نهایت نجات دهند.

همان‌طور که می‌دانیم بعد از فروکش کردن امواج جنگ‌های صلیبی، دولت عثمانی، قسطنطنیه را فتح کرد که تا آن زمان (۱۴۵۳ م) پایگاه سپاهیان مخالف دولت اسلامی بود. و بر همین اساس از همان زمان حکومت امویان فتح قسطنطنیه یکی از آرزوهای دولت اسلامی به شمار

می‌رفت و با فتح این شهر به دست سلطان محمد فاتح، روند ورود و نفوذ اسلام به اروپا آغاز شد.

ده سال بعد از این فتح، اسلام وارد بوسنی و هرزگوین شد و غرب در برابر این پیشروی، تمام تلاشش را به کار گرفت تا اسلام را از غرب اروپا یا همان اندلس ریشه‌کن کند و به تلافی فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ م به‌زودی دیدیم که غرناطه در سال ۱۴۹۲ م سقوط کرد و در پی آن مسلمانان از سرزمین اندلس بیرون رانده شدند.

سقوط غرناطه پایان روند فشار غرب بر جهان اسلام نبود، چراکه بیداری و تجدید نیروی نظامی دولت عثمانی غرب را از پانصد سال پیش بر آن داشت تا با بررسی احتمالات آینده و برای مقابله با آن‌ها به دقت برنامه‌ها و نقشه‌هایش را تنظیم کند تا نقشه‌های آتی را (که بعداً اشاره می‌شود) پی‌ریزی نماید. غرب برای به زانو درآوردن دولت عثمانی به عنوان قلب جهان اسلامی که قدرت نظامیش در پی سقوط ممالیک به افول رفته و با قدرت‌گیری عثمانیان از نو فزونی گرفته بود، بر آن شد تا بیش از پیش توجهش را به جهان اسلام، معطوف سازد و آن را از طریق دستیابی به رأس ارجا الصالح^۱ به انقیاد خود بکشاند و این همان چیزی است که در بررسی چرایی و تعلیل حوادث سطور آتی، بدان پرداخته خواهد شد.

غرناطه در سال ۱۴۹۲ م سقوط کرد و در همان سال و دقیقاً در ماه اوت مسافرت کولمبس شروع شد، شخصی که تنها کاشف یا عاشق اکتشافات نبود که برای کشف جزایر هند به اشتباه روی به آمریکا نهد! هدفش تنها این نبود، بلکه قصد دور زدن جهان اسلام را داشت و به همین منظور در کشتی مسافرتی‌اش مسلمانانی به همراه آورده بود که آنان را با زنجیر بسته بودند

۱- منطقه‌ای در جنوب آفریقا که همان نوک جنوبی آفریقا است. (مترجم)

تا راهنما و مترجم این کاروان کاوشگری، باشند و با همه‌ی این اوصاف نتوانست مأموریتش (دور زدن جهان اسلام) را درست انجام دهد و راهش را به سوی آمریکا کج کرد و به دنبالش کاروان فاسکو راجا آمد که در سال ۱۴۹۷ م منطقه‌ی رأس الرجاء الصالح را کشف برای آنان، جدید بود، تمام این مسائل تنها پس از گذشت پنج سال از سقوط غرناطه صورت گرفت!

به هنگام ورود پرتغالی‌ها به هند، مردم این کشور مسلمان بودند و اسلام در آن موقع در آن‌جا حاکم بود و حاکمان ممالک اسلامی دارای بینش و آگاهی بودند و بی‌درنگ دریافتند که هدف اصلی، دور زدن و شناسایی سرزمین‌های جهان اسلام است، نه فقط تغییر مسیر تجارت، که خود یکی از عوامل ورشکستگی اقتصادی جهان اسلام بود و به جز این خطرهای استراتژیکی که غرب در پی آن‌ها بود را دریافته بودند و به این جهت عجیب نبود که سپاهیان ممالیک از مصر عازم جنگ با پرتغالی‌ها در هند شوند و این سپاهیان در سال ۱۵۰۴ م یعنی کمتر از ۷ سال بعد از کشف رأس ارجا، شکست خوردند.

من می‌گویم: عده‌ای از ما مسلمانان نمی‌فهمیم که چرا عثمانی‌ها بعد از روی نهادن به اروپا، عمده‌ی توجه‌شان را صرف جهان غرب کردند و بدیهی است که این خط مشی در پرتو فهم و درک خطرات و تهدیدات خارجی، قابل تفسیر است، چه با شکست ممالیک در سال ۱۵۰۴ م و آشکار شدن چالش و خطرات این دور زدن عثمانی‌ها با درک سریع این خطر، طی سال‌های ۱۵۱۵-۱۵۱۷ این دولت بزرگ اسلامی را که قدرتش رو به سستی گراییده بود، به سیطره‌ی قلمرو خود درآوردند تا بتوانند در برابر این مهاجمان پرسودا سدی عظیم ایجاد کنند. عثمانی‌ها در ۱۵۱۶ پیروز شدند و سال بعد به مصر پا نهادند و با این همه، روند دور زدن سرزمین‌های اسلامی توسط پرتغالی‌ها، پایان نپذیرفت و فیلیپین را که یک کشور اسلامی بود و نام آن را

امان‌الله گذاشته بودند، ماژلان - که در کتاب‌های درسی او را به عنوان یک کاشف می‌شناسیم - به عرصه‌ی نبرد با اسلام و مسلمانان بدل کرد و در آن‌جا در سال ۱۵۲۱ م در جنگ بر ضد مسلمانان کشته شد.

بعد از این سیاحت و دور زدن، نوبت به حمله و یورش به قلب جهان اسلام رسید و تاریخ، بهترین گواه در این زمینه است و بناپارت در ۱۷۹۸ م و پس از او فریزر در ۱۸۰۷ م به سوی ما [مسلمانان] آمدند و در ۱۸۳۰ م الجزایر، در ۱۸۳۸ م عدن، در ۱۸۸۱ م تونس، در ۱۸۸۲ م مصر، در ۱۹۱۱ م لیبی و در نهایت مغرب (مراکش) در ۱۹۱۲ به اشغال درآمدند. سپس تمام بدبختی‌ها و فاجعه‌ها از سایکس پیکو ناشی شد که در سال ۱۹۱۶ م باقی‌مانده‌ی جهان عرب را تقسیم کرد و سرانجام سمبرل جهان اسلام یعنی دولت عثمانی در سال ۱۹۲۴ م سقوط کرد. بنابراین نبرد غرب با اسلام از پانصد سال پیش و در راستای ریشه‌کن کردن اسلام در اروپا آغاز شد و این تهاجم صلیبی، با دورزدن جهان اسلام جرقه خورد، تا اینکه در سده‌ی بیست (دهه‌ی دوم سده‌ی بیستم)^۱ جنگ جهانی اول درگرفت و تقریباً تمام اقصی نقاط جهان اسلام به زیر سلطه‌ی غرب درآمد. این نبرد تنها به این‌جا خاتمه نیافت، و بلکه ما با غرب وارد نبردی در عرصه‌ی هویت شدیم که شعله‌های سوزان آن، هنوز هم در حال زبانه کشیدن است و بعد از غارت ثروت‌ها در پی اشغال سرزمین‌مان و تبدیل آن به مکانی امن برای فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب، کار به جایی رسید که در عرصه‌ی نام‌هائیز مرکزیت غرب را گردن نهاده و ضمیمه‌ی آن شدیم و اسامی دال بر وابستگی و پیروی از غرب، بر روی ما و سرزمین‌هایمان

نهاده شد و آنچه نزدیک به غرب بود، خاور نزدیک و آنچه در حد متوسط آن بود، خاورمیانه و آنچه از آن دور بود، خاور دور نامیده شد!

پیدااست که جنگ هویت، خطرناک‌ترین جنگ‌ها است، چرا که امت‌ها در بیشتر جنگ‌ها هم شکست بخورند ولی اگر هویتشان را حفظ کنند، در واقع آن اراده و خواست خودشان را حفظ کرده‌اند و در پناه آن‌ها می‌توانند که وسایل قدرت را دوباره به دست گیرند و سرزمین و اقتصادشان را آزاد کنند و جلوی تهاجم نظامی را بگیرند، اما اگر امت، هویت خود را از دست بدهد، سر به ربه‌ی تسلیم خواهد سپرد که این پایان کار است، زیرا الحاق و وابستگی و تبعیت، یعنی نابودی شخصیت، و به عبارت دیگر یعنی ذوب شدن نیروی تسلیم شونده در نیروی طغیان‌گر و جبار، بنابراین نبرد و مقاومت در جوهره‌ی خود دارای قاعده و قانونی است، تا دو طرف هویت خویش را حفظ کنند.

این تهاجم شوم با سقوط خلافت عثمانی به شکل بی‌سابقه‌ای آغاز شد و این نبرد در عرصه‌ی هویت نه فقط در غرب، بلکه در سرزمین‌های اسلامی، به شکل‌گیری و تقویت گروه‌های فکری، احزاب، جمعیت‌ها و مؤسسات پژوهشی و فکری و دانشگاه‌هایی انجامید تا در پناه آن‌ها همه عقول از روش‌های غربی شود، تلاشی ورای ذوب کردن هویت امت، تا این انقیاد، محترمانه جلوه کند. مراد از جنگ هویت، نابودی هویت قوام‌بخش و ویژه‌ی امت است تا زمینه برای وابستگی و تبعیتی که غرب برای جهان اسلام تدارک دیده است، مهیا شود.

هم‌زمان با دوره‌ای که در جهان اسلام، متعاقب سقوط خلافت و دیگر مصائب ناشی از اشغال و انقیاد شروع شد، در جهان غرب دگرگونی‌ای عمیق رخ داد و آن وقوع انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷م بود که در دیدگاه جهان اسلام، نوعی صف‌بندی جدید دشمن تلقی شد، زیرا غرب که از ۱۸۴۰م بر

ضد محمل علی پاشا - که سودای تجدید قوای دولت عثمانی را در سر داشت - متحد شده و دولت عثمانی را به «مرد بیمار اروپا» تبدیل کرده بود، توانست با در پیش گرفتن طرق مختلفی همچون دستیابی به امتیازات گوناگون، اشغال و تکه‌تکه کردن جهان اسلام، در آن نفوذ کند و به رغم درگیری‌های شدید و تناقضات درونی خود، بر ضد طرح محمدعلی پاشا متحد شد و این اتحاد نامیمون را همگان در تصویب معاهده‌ی لندن و اجرای آن در ۱۸۴۰ م و الزام سپاه مصر به عقب‌نشینی از سوریه و سپس منحصر کردن آن به مرزهای خود مصر، دیدند و مرحله بعد با در هم شکستن و پاکسازی بنایی که محمدعلی پاشا پی ریخته بود، شروع کند.

و حتی زمانی که انقلاب ناسیونالیستی عربی خواست راه‌های نفوذ استبداد را با آزادی، پارلمان (مجلس) دموکراسی و قانون اساسی سد کند. غرب وارد میدان شد و با اشغال مصر در ۱۸۸۲ م بر ضد این انقلاب، متحد شد و با همین شیوه به مصاف تناقض ایجاد شده ما بین مشروعیت شریف حسینی و سلطان عثمانی رفتند و هر دو طرح سلطان عثمانی و شریف حسینی را با هم بلعیده و از میان بردند.

بار دیگر بر می‌گردیم به انقلاب بلشویکی و بروز شکاف در درون تمدن غرب و فلسفه اجتماعی‌اش، به طوری که مسئولیت ترقی و پیشرفت بر دوش طبقه‌ای از طبقات جامعه واگذار شد و بورژواها را متصدی لیبرالیسم کردند، مارکسیسم را به لیبرال‌ها پیوند زدند و اگر چه هر دو در روش طبقاتی، اتفاق نظر دارند ولی عموماً در طرفداری و گرایش به طبقه‌ای خاص اختلاف دارند. این شکاف مدت هفتاد سال به طول انجامید و پس از جنگ جهانی دوم عمیق‌تر هم شد و بعد از اینکه اتحاد جماهیر شوروی دولتی واحد تشکیل داد و به یک بلوک (بلوک شرق) تبدیل شد، غرب با بخش عظیمی از آن بلوک که نیرو و قدرتش معطوف به محدوده‌ی غربی

بود، با مشکل مواجه شد و پیمان آتلانتیک در مقابل پیمان ورشو شکل گرفت که عکس این هم صحیح است و این روند به ایجاد حاشیه‌ای امن در میان این دو گروه مخالف منجر شد. که حرکت‌های ملی و آزادی‌خواه در بسیاری از سرزمین‌های عربی و اسلامی از این فرصت بهره گرفتند به این دلیل بود که موجی از استقلال خواهی بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، زمانی که سوسیالیسم در قالب یک بلوک سر برآورد یعنی به یک دولتی محدود به دیوارهای آهنی که خود یک ابر قدرت بود، تبدیل شد.

اتفاق مهم سال‌های اخیر - که به آن متغیرات جهانی یا تغییر روی داده در سطح جهان اطلاق می‌شود - در حقیقت تحول و تغییر در راستای سیر تمدن غرب بود که طی آن بنیان این تمدن، بازسازی شد و شکاف و تضاد هفتاد ساله‌ی مابین مارکسیسم و لیبرالیسم به پایان رسید و نظام مارکسیستی عرصه را به رقیب واگذار و سقوط کرد و دول تابعش به لیبرالیسم گرویدند و این تغییر به عنوان نقطه‌ی عطف، خود را بر تارک تاریخ معاصر نشانده.

بر ما است که با دیدی که نسبت به متغیری که در جنگ جهانی اول و سقوط خلافت اتفاق افتاد، داشتیم به آن بنگریم. ما در جنگ جهانی اول با متغیری مواجه شدیم که غرب را وادار ساخت تا بدبختی‌ها و فاجعه‌های اشغال‌گرانه‌اش را در جهان اسلام گسترش دهد. بعد از آن از اختلاف موجود در تمدن اروپایی که بخش عظیمی از قدرت غرب را در داخل دولت اروپا تشکیل می‌داد، استفاده بردیم. اکنون بعد از تقسیم‌بندی و انشعاب -- که به تعبیر گورباچوف: «این متغیر، نظم و چیدمان خانه‌ی اروپا را بازگرداند - تمدن غرب عظمت و قدرتش را در قالب قلدری، زور و بازو فزونی می‌بخشد، به صورتی که نیازی به صحبت ما ندارد و آنچه که در این لحظات و در سال‌های اخیر نسبت به جهان اسلام اتفاق افتاد، بازگشت وحدت و

یکپارچگی و نشانه‌ی آشکار تهاجم و حمله‌ی غرب بر ضد جنوب - کشورهای فقیر و در حال توسعه - است و در مقدمه‌ی آن اسلام، هدف قرار گرفته است.

در این مرحله غرب آشکارا اعلام می‌کند که بعد از سقوط امپراطوری شرور کمونیسم، اسلام و امتش، دشمن جدید وی است و زمانی که از وزیر امور خارجه‌ی ایتالیا و رئیس شورای وزرای اتحادیه‌ی اروپا - که به نمایندگی از اروپا صحبت می‌کرد، سؤال شد: علت تشکیل پیمان آتلانتیک بعد از پایان پذیرش پیمان ورشو چیست؟ پاسخ داد: «مواجهه و رویارویی آتی با جهان اسلام» و در جواب راه دوری گزیدن از این مواجهه نیز گفت: «غرب ترقی کند و دیگران الگوی غربی را بپذیرند، در غیر این صورت جهان در وضع بسیار نابسامان به سر خواهد برد» یعنی اینکه ما باید از هویت، اراده و مؤلفه‌های تمدنی، فرهنگی و عقیدتی خودمان دست بکشیم وگرنه موج پیمان آتلانتیک بر ضد امتمان خواهد بود!

مجله «شؤون دولیه» - مجله‌ای آکادمیک و پیشرفته که در لندن چاپ می‌شود - در شماره‌ی ژانویه‌ی ۱۹۹۰م خود ماجرای درباره اسلام و مارکسیسم و اسلام و مسیحیت نوشت که در آن آمده: «غرب و اندیشه‌ی رایج در آن، نه تنها یک بخش آن بلکه همه‌ی غرب، اسلام را به عنوان دشمن جدید خود قلمداد می‌کند، زیرا این دین ثابت کرد که در مقاومت در برابر موج حالتی استثنا است و به رغم علم و تکنولوژی نوین و صنعتی‌سازی، بر ضد این موج به مقابله برخاست و آن را رد کرد و پیوسته انگیزه‌ی دینی نزد پیروانش نیروی غالب به شمار می‌آید. امروزه اسلام شدیدتر از آن چه ۱۰۰ سال پیش بود، می‌باشد و فرهنگ اسلامی که برخلاف تمدن غرب مخالف الحاد اباحه‌گری و جهالت است، تنها خطر و تهدید بر سر آن تمدن می‌باشد».

بنابراین ما تنها کسانی نیستیم که می‌گوییم غرب بر فشارهایش افزود. و اسلام را دشمن خود به حساب آورد، زیرا خود همان متفکرین غربی به صراحت این را اعلام کردند و آنگاه که این ماجرا نمونه‌ای برای نوشته‌های اندیشمندان باشد، عده‌ی کثیری از ما - حتی روشن‌فکران ما به نقل از مارکز سیاسی غرب - تحقیقات و بیانیه‌های زیادی را که در این مورد صحبت می‌کنند، خواندند و کتاب نیکسون را که ترجمه و در قاهره منتشر شد، دیدیم و نحوه‌ی صحبتش راجع به جهان اسلام را شنیدیم که می‌گوید: «جهان اسلام مشتمل بر سه جناح است: دسته‌ی اول را مرتجع (ملی‌گرا)» می‌نامد، چرا که به نظر نیکسون، آرمان وحدت عربی، خوابی بیش نیست، دسته‌ی دوم، گروه نوگرا و پیشرو است و او غرب و آمریکا را فرا می‌خواند که آن را تقویت و تحکیم و با آن همکاری کنند و نمونه‌ی این گروه را در ترکیه‌ی گروه سکولار می‌بینیم که نیکسون از زبان آن دسته نقل می‌کند: «ترکیه می‌کوشد تا جهان اسلام را با غرب از لحاظ سیاسی و اقتصادی مرتبط سازد، چرا که این معنای پیشرفت است» اما دسته‌ی سوم را نمونه‌ی خطرناک می‌نامد که منظورش از جریان بنیادگرایی است. وی درباره‌ی این جریان می‌گوید: «اینان بنیادگرایانی هستند که در عین اینکه ریشه در گذشته دارند، لیکن در گذشته زندگی نمی‌کنند و چشم به آینده دوخته‌اند. اینان محافظه‌کار نیستند، انقلابی هستند. اسلام را به عنوان دین و دولت می‌خواهند و خواهان اجرا و حاکمیت شریعت اسلامی هستند و می‌خواهند که تمدن اسلامی یک بار دیگر تجدید حیات کند و خواستار گسترش تمدن اسلامی هستند. و او پیمان آتلانتیک را برای مقابله با این گروه فرا می‌خواند»^۱.

۱- علاقه‌مندان می‌توانند جهت آشنایی بیشتر با جریان بنیادگرایی به کتاب «آینده‌ی

این بود نتایج متغیراتی که اتفاق افتاد و نقشه‌های جدید غرب را به همراه داشت، زیرا نقشه‌های غرب، نقشه‌های تاریخی بر ضد اسلام و مسلمین و در کل بر ضد جهان اسلام است. چرا که مسئله فقط ترس فکری از اسلام نیست، و ابعاد وسیع دیگری نیز به خود می‌گیرد، مثل موقعیت جغرافیایی جهان اسلام و گنج‌های اقتصادی‌ای که جهان اسلام در مساحتی بیش از ۳۵ میلیون کیلومتر مربع از گینه تا فرغانه - همان‌طور که مهدی السودان آن را نامید - در اختیار دارد یعنی از حوزه‌ی رود ولگا در شمال تا جنوب خط استوا، و نیز مردمی که ۲۳٪ جمعیت جهان را تشکیل دهند و این تعداد در سال ۲۰۰۰ به ۲۷٪ خواهد رسید.

اما اگر به پراکندگی دینی ساکنان کره زمین نگاه کنیم، خواهیم دید که نصف جهان، ادیانی هستند که پیروان‌شان بت‌های ساختگی را در سرتاسر چین، هند، ژاپن و غیره می‌پرستند. نصف دیگر، ادیان آسمانی‌ای هستند که صاحب کتاب‌اند و یک دوم این نصف، یعنی یک چهارم جهان، اسلام است که برای این امت عقیده و تمدن واحد و وحدت در «دارالسلام» را به ارمغان آورده و محقق ساخته است. چیزی که یکی از عقاید اسلامی است، در عین حال در میان یک دوم دیگر این نصف از اهل کتاب، مذاهبی وجود دارد که فواصل و مرزهایش را آن‌قدر بالا می‌برند که تبدیل به ادیان مختلف می‌شود و باعث می‌شود ما ارزش امت اسلامی و نیروهای از کار افتاده‌اش را تا کنون درک و اسباب خوف و ترس دیگران از اسلام و مسلمین را شفاف‌تر کنیم.

نمی‌خواهم که ذکر مثال و نمونه درباره‌ی نقشه‌های جدید غرب در مقابل اسلام و مسلمین است، را به درازا بکشانم، زیرا همان‌طور که در

ابتدای بحث هم ذکر آن رفت، ما در بدبختی زندگی می‌کنیم و بلکه در خون‌هایمان غرق هستیم و نیاز داریم تا کسی برایمان صحبتی علمی راجع به نقشه‌های جدید...، ایراد کند و با دقت در نمونه مثالی چون بوسنی و هرزگوئین، برای اولین بار در تاریخ خواهیم دید که یک ملتی را به سمت شهادت در مدت زمان کوتاهی سوق می‌دهد!! این امر برای سرخ‌پوستان هرگز اتفاق نیفتاد، و بلکه برخی از آنان کشته شدند، و بعد در بین برخی به وسیله‌ی لباس‌ها و پتوها و وسایل آلوده به میکروب و سموم، نسل‌کشی آرامی به راه انداختند!! و مردم جهان نیز از این امور بی‌خبر بودند و هیچ‌کدام را به چشم ندیدند و وسایل ارتباط جمعی هم این فاجعه‌ها و مصیبت‌ها را از طریق تلویزیون، رادیو و روزنامه‌ها اصلاً منعکس نکردند.

اما الان می‌بینیم که مردم بوسنی و هرزگوئین به سوی گیوتین و شهادت سوق داده می‌شوند! هرگز در تاریخ بشر پایگاه‌های تجاوز به ده‌ها هزار زن بر پا نشده است، نه آلمان نازی دست به چنین کاری زد و نه حتی فاشیسم...!!

همه‌ی این‌ها در برابر دیدگان دنیای جدید کنونی اتفاق افتاد و با وجود چنین اعمال تکان‌دهنده و هولناکی که بر ضد ما تدارک دیده می‌شود، نیازی به صحبت درباره‌ی نقشه‌های جدید استعمار غرب احساس نمی‌شود و با این وجود، به بعضی نکات اشاره می‌کنیم:

۱- مسأله‌ی اقلیت‌ها

تهاجم صلیبی غرب از همان ابتدا سعی کرد که بعضی از اقلیت‌های دینی شرق را به خود متمایل سازد، تا جای پا و روزنه‌هایی برای نفوذش باشند و البته پیروزی قابل توجهی هم به دست نیامورد و از آغاز یورش جدید (یورش به قلب جهان اسلام) تهاجم غرب، با این نقشه همراه شد.

در سال ۱۷۹۸م ناپلئون روی کار آمد و در سال بعد به عکا رفت و آن جا را محاصر کرد و از دژهایش اولین پیغام را به یهودیان جهان فرستاد و در ازای بازگرداندن سرزمین بنی‌اسرائیل، آنان را به همکاری با فرانسه جهت تشکیل امپراتوری شرقی، فراخواند و از آن تاریخ بود که غرب به توطئه‌چینی و برنامه‌ریزی متهم شد و جنبش صهیونیستی هم به آن پیوست. این برای ما روشن می‌سازد که رژیم صهیونیستی و طرحش در اصل، طرحی یهودی نیست، زیرا یهودیان در سایه‌ی تمدن اسلامی زندگی کردند، به گونه‌ای که در سایه تمدن‌های دیگر هرگز چنین زندگی‌ای نداشتند اگر در تمدن‌های دیگر به «گتو» مشهور شدند و با آن فرهنگ‌ها نجوشیدند، اما به تسامح و چند ملیتی‌ای که اسلام دارا است، دست یافتند تا با فرهنگ اسلامی درآمیختند. لازم به ذکر است که آجرومی عبری بر اساس آجرومی عربی نوشته شد و علم عروض شعر عبری متأثر از علم عروض شعر عربی گردید و فلاسفه‌ی آنان از شاگردان فیلسوفان اسلام بودند. یعنی یهودیان هرگز ادغام و انس و الفتی را که در سایه‌ی تمدن اسلامی، صورت پذیرفت به چشم ندیدند بنابراین هرگز در این میان برای یهودیان در قلمرو اسلام مشکلی ایجاد نشد و یقیناً طرح صهیونیسم و رژیم آن، توطئه‌ای غربی است که به عنوان جزئی از نقشه‌های غرب آغاز شد و یهودیت و صهیونیسم جز شریکی کوچک در این همکاری و هم‌سویی بین غرب و اقلیت‌هایی که در قلب وطن اسلامی عنوان منافذ و جای پای برای غرب نگریسته می‌شوند، نیست.

بنابراین، غرب در این اوضاع بحرانی و کشمکشی که با جهان اسلام در گرفته، امیدهای کلانی به اقلیت‌ها بسته است و آنگاه درباره‌ی اقلیت‌ها صحبت می‌کنیم، منظور اقلیت‌های دینی غیرمسلمان نیستند، چه یهودیت باشد و چه مسیحیت نصرانی و اقلیت‌های مسلمان نیز مشمول این حکم واقع می‌شوند.

غرب، کردان را به بازی می‌گیرد در صورتی که مسلمان و سنی هستند و شیعیان را به بازی می‌گیرند در صورتی که مسلمانان هستند و بربرها را نیز که مسلمان و مالکی هستند، به بازی می‌گیرد.

بنابراین ما باید در برنامه‌ریزی‌هایمان مسئله‌ی اقلیت را به عنوان یکی از روزنه و شکاف‌هایی که غرب از طریق آن هجومش را بر ما شدت می‌بخشد، در نظر بگیریم... و همگان دیدیم که غرب چگونه توانست یک مثال قابل تعمیم ارائه دهد - عراق، لذا حاکمیت دولتی مانند عراق را در بخش‌های شمالی و جنوبی‌اش به بهانه‌ی وجود اقلیت‌ها نقض می‌کند، و خواهیم دید که این الگو و نمونه‌ی خوبی برای تعمیم و توجیه است و از این جاست که اهمیت بحث اقلیت‌ها در محاسبات برنامه‌ی اسلامی آشکار می‌شود، برنامه‌ای که از بنیان و اساس و از زمان جمال‌الدین افغانی مقاومتی بر ضد گسترش مدل غرب است.

همان‌طور که گفتم به هنگام صحبت از اقلیت‌ها، منظور این نیست که این نصرانی و آن یهودی است و نیز مهم نیست که این یکی کرد و آن دیگری عرب است، چراکه صلاح‌الدین ایوبی، کرد و نبردش بر ضد غرب بود، و اگر کردی دست‌نشانده اسرائیل شد، از این حیث که کرد و مسلمانان و سنی است، مورد شفاعت قرار نمی‌گیرد و برایش کارایی ندارد، درست مثل چیزی که نسبت به شیعیانی که انقلاب ۱۹۲۰م را در عراق آغاز کردند و جلوی تهاجم استعمار را گرفتند، رخ داد، که هرگز هیچ یک از شیعیانی که جزء سپاه دشمن بودند، مورد شفاعت و تحت حمایت قرار نگرفت، هر چند که متقی و مظهر تدین هم باشد، زیرا حقیقت ارتداد در اصطلاح اسلامی، یکی از علل برپایی جنگ و درگیری است و مرتد در زمره‌ی دشمن حربی ضد مسلمانان است و ارتداد، انتقال از اردوگاه مسلمانان به جبهه‌ی شرک می‌باشد و بلکه خروج بر جماعت و دوست و موالات با دشمنی است که ما

را از دیارمان بیرون رانده و در دین با ما به جنگ برخاسته است. پس اقلیت‌هایی که از ایفای نقش در قالب پاره‌آجری در دیوار مقاومت، خودداری کنند و با این جهت‌گیری به حفره‌ای قابل نفوذ در این دیوارها بدل شوند، فارغ از نژاد یا دین یا مذهب آنان، به نحوی به ارتداد از صف واحد این امت گام نهاده‌اند و به نظر بنده و از دیدگاه برنامه‌ای اسلامی، این راه شناخت برای مواجهه و رویارویی است.

۲- تجزیه

از زمان انعقاد پیمان سایکس پیکو و سال‌های بعد از آن، شاهد تجزیه‌ی سرزمین‌های دولت عثمانی بودیم و اکنون این تجزیه شدت گرفته است و مسائلی که اینک در عراق رخ می‌دهد، در پیمان سایکس پیکو طرح‌ریزی شده است.

همه می‌دانیم که «موصول» الزاماً باید در سوریه و «دیل‌الزور» در عراق باشد، تا اعتدال برقرار شود، لذا انگلیس موصل را به خاطر کشف نفت در آن به عراق منضم کرد و «دیل‌الزور» جزء سوریه گردید. تمام این‌ها به این دلیل بود که عراق سهم انگلیس شد و منشأ همه‌ی این اقدامات پیمان سایکس پیکو بود و تمام این نقشه‌ها را سایکس و پیکو در سال ۱۹۱۶م طرح‌ریزی کردند. پس با وجود تاریخ سایکس پیکو و چگونگی توافق سری با شریف حسین و ارسال نامه‌های «کیچنز» بدو، آیا باز هم جایی برای متهم شدن به گزافه‌گویی و مبالغه در مورد توهم توطئه» خواهد ماند؟!.

۳- ترویج مسیحیت

در این جا وقفه‌ای کوتاه می‌کنم پیرامون این مثال در گسترش فرهنگ و مد غربی. اخیراً کتابی به دست ما رسیده حالکی از اسناد و مدارک کنفرانس مراکز اعزامی و کلیساها و مؤسسات تبلیغ مسیحیت در غرب شد، کنفرانسی

که در کلورادوی آمریکا در ۱۹۷۸م بر پا شد و در آن به چهل راه‌کار و بحث و مناقشه پیرامون آن‌ها و موضع غرب و جبهه‌ی ترویج مسیحیت اشاره شده است. پس غرب هم‌چون جبهه‌ای رویاروی ما قرار می‌گیرد و این جبهه دارای سنگرهایی است که هر یک از گروه‌های غرب در کنار یکی از آن‌ها مستقر شده و متفکران استراتژیکی هم در کنار هر حفره کمین کرده‌اند و در عین حال سیاستمداران و دانشمندان حوزه‌ی فرهنگ و علوم اسلامی را هم می‌بینیم که هر یک از آنان در حوزه‌های مختلف به فعالیت، مشغول‌اند. روند ترویج مسیحیت نیز یکی از جنبه‌های مقاومت در غرب است و در این راستا تاریخ طولانی‌ای هم دارد. در اسناد این کنفرانس آمده است: «زمانی که ترویج مسیحیت فعالیت خود را شروع کرد، هدفش مسیحی کردن مسلمانان بود، ولی این روند چندان هم آسان طی نشد و برایشان مشکل بود، لذا اکتشاف و اتخاذ جای پای برای خود در کلیساهای شرق را شروع کردند، به این نحو که مسیحیان شرق را به جانب مذاهب غربی سوق دادند و در این میان می‌بینیم که کلیساهای ملی شرق بر ضد حرکت‌های ترویج مسیحیت ایستادند و سپس مشخص شد که اولین تحولات پیش روی مذاهب غربی، سیاست بود که در آن نقش داشت، لذا زمانی که بین محمدعلی و فرانسه رابطه‌ی دوستی برقرار بود، به نظر می‌رسید که محمدعلی بعضی قبطیان را به مذهب کاتولیکی دعوت می‌کرد و در نتیجه غالی پاشا، وزیر امور مالی دوره‌ی محمدعلی و خانواده‌اش و بعضی افراد دیگر به این مذهب گرویدند، و بعدها که آمریکائیان و مراکز اعزامی تبلیغ مسیحیت به این عرصه وارد شدند، بعضی قبطیان به مذهب پروتستان روی آوردند و کلیسای پروتستان شکل گرفت و در گام بعد مدارس دخترانه و پسرانه و سپس دانشگاه آمریکایی در بیروت، قاهره و استانبول گشوده شد. و در اسناد کنفرانس، مطالبی آمده مبنی بر اینکه دانشگاه آمریکایی قاهره

برای مسیحی کردن مسلمانان بنا شده است و اینکه چگونه مدیریت نادرست آن را در اجرای اهدافی که داشت، ناکام گذاشت و شرکت‌کنندگان در کنفرانس شبیه این را در مورد دانشگاه‌های آمریکایی در بیروت و استانبول هم گفته‌اند. بعد از این راجع به احیای کلیساهای شرق بحث می‌کنند و در سخنانشان در خصوص احیای آن کلیساها عبارت «احیای استخوان‌های پوسیده و خشکیده» را به کار می‌برند! به اعتبار اینکه آن کلیساها، استخوان‌های قدیمی و پوسیده‌ای هستند و می‌خواهند که به آن‌ها زندگی ببخشند، چرا؟! چون در بطن این نقشه محوری قرار دارد که آن را با تکیه‌ی متقابل بر کلیساهای بومی، ترویج مسیحیت می‌نامند.

و اگر غرب از دوره‌ی ناپلئون بر روی اقلیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند تا دیوار مقاومت شرق را در هم بکوبد، اینک که قضیه را شدت بخشیده به مسیحی کردن بعضی از مسلمانان اکتفا نمی‌کند و نقشه‌ی کشیده شده در راستای مسیحی کردن تمام مسلمانان و محو اسلام از صحنه‌ی روزگار است و تلاش و فعالیت‌هایشان با مرکزیت کلیساهای بومی، حول ایجاد شبهه راجع به قرآن و فرهنگ اسلام و تمرکز بر کارهای مدنی‌ای همچون استخدام افراد غیربومی و فعالیت در زمینه‌ی خدمات شهری و امثال آن است، تا با برهم زدن موازهی جمعیتی خلیج از راه اسکان افراد غیرمسلمان و غیرعرب، اسرائیل جدیدی در منطقه بکارند و ارگان‌های بین‌المللی، حقوق ویژه‌ای به این ساکنان جدید بیگانه اختصاص دهند و بومیان خلیج و ساکنان دیرین آن، به‌سان پناهندگان فلسطینی و مبارزان انتفاضه، از موطن خود اخراج شوند.

در باب این نقشه و در چارچوب تلاش‌هایی که بذل شده، می‌گویند: «اسلام زمین و جنگل سفت و محکم است که راه‌های نفوذ در آن مسدود است و موجهه با کتاب و سنت نتیجه‌ای در بر ندارد» لذا نفوذ از داخل

شروع شده به این معنا که نفوذ به قرآن نه از راه مقابله با آن بلکه مفاهیم و اصطلاحات مشترک بین اسلام و مسیحیت را به اعتبار اینکه نگرش‌هایی است که دارای مضمون نصرانی بوده، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و به اصطلاحات و کلمات ما از قبیل: روح‌الله، الله و مهدی، معانی نصرانی می‌بخشند.

همچنین در اسناد آمده است که روند ترویج مسیحیت با شکست مواجه شده است، چرا که مروجان آن، مسیحیت و نصرانیت را به فرهنگ و تمدن غرب پیوند می‌دهند و صراحتاً می‌گویند:

«مسلمانان به نصرانیت از این حیث که دینی بیگانه است، می‌نگرند و بدین علت آن را رد می‌کنند، زیر دیانت افراد بیگانه و استعمارگر و سفیدپوستان است» از این جا است که مبلغین مسیحی می‌کوشند تا محتوا و مضامین نصرانیت را در قالب فرهنگ اسلامی ارائه بدهند به حدی که حتی برنامه‌ای نصرانی مخصوص رمضان مهیا ساخت و به پذیرش مسجدی عیسوی که در آن نصاری یا مبشرین با رکوع و سجود به نماز می‌پردازند، فرا می‌خوانند!! و بالاتر از این، از کسی که مسیحی می‌شود، می‌خواهند که از سرزمین اسلام خارج نشود و در ظاهر مسلمان و در باطن نصرانی باشد!! و اعتراف می‌کنند که شمار گروندگان که به مسیحیت زیاد می‌باشد و لکن تعدادشان نسبت به شهروندان کارگر جهان اسلام به نسبت یک به صد است و راجع به برنامه‌های آموزشی این کارگران، چه فنی و چه ساده، بحث می‌کنند و در خصوص برگزاری دوره‌های آموزشی در هند، پاکستان، فیلیپین و سری‌لانکا و در مورد نقش این شهروندان در ترویج مسیحیان به هنگام اعزام آنان به دول عربی و سلامی، به بحث می‌نشینند، چنان‌که درباره‌ی ترویج مسیحیت از طریق کار گذاشتن و کاشتن نصرانیت بین مهاجرین مسلمان ساکن کشورهای غربی صحبت می‌کنند و می‌گویند: آنان

(مهاجرین مسلمان در کشورهای غربی) در جوامعی غیراسلامی زندگی می‌کنند که از اعتقاداتشان حمایت نمی‌شود و همین که خواستار تفکر مادی‌گرایی و سکولاریستی شده و بدان گرایش پیدا کنند، خود مقدمه‌ای برای ترویج مسیحیت است، زیرا این بینش و طرز تفکر، عقاید را متزلزل می‌سازد.

آنگاه درباره‌ی نقش بر جسته‌ی زنان به عنوان یکی از مهره‌های ترویج مسیحیت صحبت می‌کنند و می‌گویند: به درستی که مواجهه و رویارویی با کتاب و سنت در کل کاری عبث و بیهوده است، چراکه نه انجیل و نه گفته‌های نصرانیت هیچ‌کدام توانایی ایستادگی در برابر اسلام را ندارند، از این‌رو می‌گویند: ما خواهان اسلام مردمی، اسلام عوام و اسلام جنیات و شیاطین هستیم!! و دین نصرانیت و مسیح به اعتبار اینکه عاری از جنیات و شیاطین است، به آنان ارائه می‌گردد و در مورد زن شرقی مسلمان از این حیث که اعتقاد و ایمان بیشتری نسبت به مسأله‌ی شیاطین و جنیات دارد، سخن می‌گویند. اما راجع به خطرات این شکاف و این نقشه (نشانه گرفتن زن) بعضی از شواهد این اسناد را برای شما خواهم خواند تا بفهمیم که چگونه این‌چنین کنفرانس‌ها و تهاجماتی که به جهان اسلام وارد می‌شود، سیمایی از برخورد با بیداری اسلامی است تا دیگر راه‌های نفوذ به قرآن و سنت را به کلی سد نکند و بتوانند از قرآن و سنت به نفع خود بهره گیرند. چنان‌که طرح محمدعلی مبنی بر تلاش برای قدرت دولت عثمانی را قبل از تحقق، در ریشه خشکاندند و با انقلاب عربی (عرب‌بسم) قبل از اینکه جلوی استبداد و دخالت خارجی را بگیرد، برخورد کردند. بنابراین به همان اندازه که بیداری اسلامی روزه‌هایی در برابر دخالت غرب مسدود کند، تهاجم و حملات غرب شدت بیشتری خواهد گرفت.

کنفرانس کلورادو در سال ۱۹۷۸ بر پا شد و در مقدمه‌های، علل برگزاری آن ذکر شده است و مسیحیان به دلیل تشکیل این کنفرانس فریاد برآوردند که: «مسلمانان بیدار می‌شوند. نمونه‌ی این بیداری عبارت است از: تظاهرات دانشجویان مصری در دهه‌ی هفتاد که خواسته‌شان حاکمیت شریعت اسلامی بود و یا عملیات قانون‌گذاری شریعت اسلامی در دهه‌ی هفتاد، تظاهرات دانشجویان ایرانی قبل از انقلاب، اجرای قوانین اسلامی به عنوان منبع نخست قانون‌گذاری در پاکستان» و همچنین می‌گویند: «برگزارکنندگان کنفرانس‌ها در بیشتر تجمعاتشان با یکدیگر به تبادل آراء می‌پردازند و تصمیماتی را اتخاذ، و سپس آن‌ها را به طور کامل بررسی می‌کنند و به صورت مدون روی کاغذ پیاده می‌کنند، ولی بعضی کنفرانس‌ها سیر حرکت تاریخ را متحول می‌کنند و این برای نخستین بار بود که دو نسل را پشت سر گذاشت. نسل اول نسل زویمر در اوایل این قرن بود، مدتی که در خلال آن کنفرانس برگزار شد و این تعداد از رهبران مسیحی را جمع کرد تا در خصوص فرآیند مسیحی کردن مسلمانان به بحث بنشینند -».

پس آنان اسلوب‌های قدیمی ترویج مسیحیت را مورد انتقاد قرار داده و ضمن اعتراف به خطاهایشان گفتند: «از امروز به بعد تکیه بر اسلوب‌های قدیمی تبلیغ مسیحیت برای مواجهه با اسلامی که به شکل بنیادین در حال تغییر و تحول است، کارساز و ممکن نیست. استراتژی اروپایی و آمریکایی ترویج مسیحیت ارتباط تنگاتنگ و محکمی با اندیشه استعماری دارد و غرض از تشکیل این کنفرانس پذیرش عدم کارایی و غیرمفید بودن روش تقلیدی مسیحی کردن مسلمانان بود».

اینان در ادامه درباره‌ی طرد اسلام به بحث نشستند گفتند: «اسلام تنها دینی است که منابع و مصادر اصلیش با شالوده و پایه‌های نصرانیت تناقض دارد. نظام اسلام به لحاظ اجتماعی و سیاسی، منظم‌ترین نظام دینی است و

آن حرکتی دینی است که دستورالعمل و نقشه‌های مخالف نصرانیت را دارا است که فوق قدرت بشری است، و ما نیازمند صدها مراکز هستیم که در اکناف جهان توسط مسیحیان تأسیس شوند که حول محور اسلام بچرخند، نه فقط جهت ایجاد فهم و شناخت بهتر اسلام و ایجاد رابطه‌ی بهتر مسیحیت با آن، بلکه برای رساندن این فهم و شناخت به مبشرین و کسانی که به دین مسیح گرویده‌اند، در جهت طرد اسلام در زمینه‌ی حقانیت و خوش‌فکری‌اش» سپس افزودند: «هدف‌مان کاشتن روح مسیح و تعالیمش در بطن تفکر اسلامی و حیات اسلامی است که از این طریق، فرآیند ترویج مسیحیت همچون خمیر مایه‌ای می‌شود که به کار همه‌ی سیستم‌ها خواهد آمد و به روح مسیحیت و تعالیمش این امکان را می‌دهد تا بتواند تغییری طبیعی ایجاد کند، به علاوه با این روش خواهیم توانست مسلمان مسیحی، لاهوتی اسلامی، مسجد مسیحی (عیسوی)، گروه صوفیه‌ی نصرانی و روشی تکراری برگرفته از روش‌ها سازمان‌یافته‌ی اسلام نصرانی را در حصار نصرانیت وارد کنیم».

متأسفانه این اسناد و مدارک در عین تشریح دستورکار کنفرانس کلورادو که در آن نمایندگان تمام کلیساهای آسیا و آفریقا شرکت داشتند، هدف از تشکیل این کنفرانس را سر به مهر می‌گذارد و می‌گویند: «به درستی که عزم بر عمل از طریق اعتماد متقابل مابین تمام کلیساهای مسیحیان در جهان اسلام را تقویت کردیم.

مسیحیان پروتستان در خاورمیانه به شکل عملی و عمیق و مؤثری بر فرآیند مسیحی کردن مسلمانان، اصرار می‌ورزند و باید که کلیساهای داخل، گوشه‌گیری و عزلت‌نشینی را کنار بگذارند و با عزم و اراده‌ی جدید، فرهنگ‌ها و جوامع و مسلمانانی را که جهت مسیحی کردن آنان تلاش می‌شود، درنوردند و هموطنان مسیحی ساکن کشورهای اسلامی و مراکز

اعزامی غیربومی ترویج مسیحیت نیز لازم است که با تمام توان در راه اعتماد متقابل و همکاری مشترک جهت مسیحی کردن مسلمانان با هم کار کنند».

درباره‌ی مبلغین مسیحی‌ای که در اطراف و اکناف جهان به ترویج مسیحیت می‌پردازند، می‌گویند: «به رغم اینکه شمار مبشرین پروتستانی که از آمریکای شمالی به خارج اعزام می‌شوند، بیشتر از هر زمانی است، تعداد آمریکاییان متخصص ساکن در آن سوی دریاها بیشتر از تعداد مبشرین دیگر و به نسبت صد به یک است. این امکان برای کسانی که متخصص و کارکشته و ماهر می‌گردند وجود دارد که به خاطر مسیح، کار کنند و این امر، بسیار مهم است، به خصوص در کشورهایی که حکومت‌هایشان مانع ترویج علنی مسیحیت می‌شوند. آنان (متخصصان) می‌توانند - و باید - که تبلیغ را به پایان برسانند و تحقق این مهم، مستلزم همکاری نزدیک جهت مسیحی کردن جهان اسلام است.

سپس از اقلیت‌های مسلمانان ساکن غرب، صحبت به میان آورده و گفتند: «پیوسته بر تعداد مسلمانانی که به غرب مهاجرت می‌کنند، افزوده می‌شود و چون آنان فاقد سوبسید و کمک همیشگی‌ای که جوامع اسلامی مرتب بر مقدار آن‌ها می‌افزاید، هستند و روش زندگی متفاوتی در سایه‌ی فرهنگ مادی‌گرا و سکولار دارند، لذا عقیده‌ی شمار کثیری از آنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و آنگاه که خاک مسلمانان در سرزمین و کشورشان باشد، نسبت به روند ترویج مسیحیت، زمینی سفت و سخت می‌شود و ترویج مسیحیت در میان مسلمانان ساکن کشورهای اسلامی به غایت دشوار است، آیا این امکان وجود ندارد که مزارع حاصل‌خیز، بین مسلمانان پراکنده و متفرق در خارج از سرزمین‌های اسلامی احداث شود، به‌طوری که کشت،

آبیاری و آماده‌سازی برای کارآیی بهتر صورت گیرد و زمانی محصول‌شان دوباره در قالب مبشرین به خاک سرزمین‌های اسلامی برگردانده شود؟!۱۲.

ما مانع نیستیم که مسلمان به دینش دعوت کند و مسیحی هم به دینش، ولی اگر دین، همان قله سرشت‌ها باشد، به ناچار باید وسایل و ابزارها با اهداف در ارتباط باشند، لذا ممکن نیست که این قله دین را با وسایلی که هیچ ارتباط و پیوستگی با آن ندارد، پیمود. پس مادامی که وسایل مسیحیان هیچ ارتباطی با سرشت هیچ دینی حتی ادیان ساختگی ندارد، میان قضیه به سرعت روشن می‌شود و هیچ عشق و علاقه‌ای به ورود به بهشتی که بدان معتقد نیستیم، نداریم و همانا مسأله، بلعیدن جهان اسلام و سیطره‌ی بر آن و ترس از بیداری اسلامی‌ای است که می‌رود استقلال فرهنگی را به جهان اسلام برگرداند و از اینجا است که در یکی از محورهای اساسی این کنفرانس، در خصوص سوءاستفاده از بحران‌های مادی، صحبت می‌شود و حتی این بحران‌ها را خود ایجاد می‌کنند تا در این راستا تکان‌هایی پدیدار شود که تعادل انسان را برهم زند و او را مایل به تغییر دینش سازد.

به عنوان نمونه کشور سومالی قابل ذکر است، آنگاه که آنان در آن‌جا فاجعه و مصیبت به بار آوردند و مانع هرگونه برخورد با آن هم شدند و تحرکات اتحادیه‌ی عرب را متوقف کردند و جلوی هرگونه واکنش آن را گرفتند تا در قبال سومالیایی‌ها هیچ تحرکی از خود نشان ندهد. به رغم اینکه این اتحادیه از یک سال پیش جهت تشکیل کمیته‌ای برای سومالی، تصمیمی اتخاذ کرد و به جز اعضای اصلی این کمیسیون، دیگران هم در آن شرکت داشتند و هدف از این کار، منع و تضعیف مؤسسات بود، چه مؤسسات نظامی داخلی و چه مؤسسات منطقه‌ای تا بر دامنه‌ی مشکلات و گرفتاری‌ها افزوده شود و بستر برای تبلیغ مسیحیت فراهم گردد. و چون سودان مؤسسات ترویج مسیحیت را که موسوم به هیأت‌های کمک‌رسانی بودند، در

تنگنا قرار داد، به ناچار می‌بایست مکانی دیگر برای استقبال از این مبشرین در شاخ آفریقا - طبق نظر آنان - تدارک دیده می‌شد، لذا بحران‌های مادی، تعادل انسان را به هم می‌زنند و آنان می‌گفتند: گرایش و تغییر به سوی مسیحیت مستلزم بروز لرزش و تکانی در تعادل انسان است و با دقت در این سخن قضیه واضح‌تر می‌شود: «برای ایجاد گرایش به مسیحیت در این میان، به ناچار باید یک سری بحران‌ها، مشکلات و عواملی ایجاد گردد که افراد و گروه‌ها را از حالت تعادلی که بدان خو گرفته‌اند، خارج سازد و برای اینکه این بحران‌ها در قالب عواملی طبیعی هم‌چون فقر، بیماری، سوانح و جنگ‌ها و یا به صورت عوامل معنوی‌ای چون تبعیض نژادی یا وضعیت پست اجتماعی ظهور کنند، باید چنین شود در غیر این صورت و در غیاب چنین اوضاع و بستری، هرگز شاهد گرایش چشم‌گیری به سوی مسیحیت نخواهیم بود و کمک به نیازمندان در فرآیند ترویج مسیحیت، امر مهمی به حساب می‌آید».

اگر به دقت در بحران‌های اقتصادی‌ای که جوامع و حکومت‌های ما با آن مواجه شدند بنگریم، می‌بینیم که جزئی از این نقشه‌ها است، زیرا راه ورود کمک‌های خارجی را گشوده و دروازه را برای مؤسسات ترویجی مسیحیت باز می‌کند به جز عبارت قبلی که مؤید این نظر است، عبارت دیگری که شاهد بر این قضیه است این که: «یکی از معجزه‌های عصر ما این است که نیازهای بیشتر جوامع اسلامی، موضع حکومت‌هایشان را، که با روند ترویج مسیحیت مقابله می‌کنند، تغییر داده است، و در میان آنان میزان پذیرش مسیحیت، سیر صعودی به خود گرفته است».

معتقدم که اگر انسان شعری در وصف این توطئه‌ها و نقشه‌ها بسراید، هرگز نخواهد توانست درونمایه‌ی این فقرات - که عناوین محورهای اساسی

است - و ضمائم آن شامل چهل بحث و مناقشه‌های طرح شده در کنفرانس کلورادو را در آن شعر بگنجانند و پشت سر هم ردیف کنند.

راجع به اقدامات و چگونگی فعالیت‌های مؤسسات مسیحی، از نشریات و مجله‌های ترویج مسیحیت برایتان بعضی ارقام و آمارها برمی‌شمارم که کمیت نیروی مادی و امکاناتی را که به این نقشه‌ها اختصاص یافته، روشن می‌سازد. در پایان کنفرانس، ساخت دانشکده‌ی «زویمر» که از مشهورترین مبشرین عصر حاضر است را تصویب کردند. (معروف است که نقش آمریکا در این امر به چرایی این امر درست همان نقشی بود که در جامعه‌ی بین‌الملل داشت و اجرا می‌کرد و راجع به چرایی این قضیه و این که چرا کلیساها همگی آمریکایی و مروجان مسیحی و مبشرین، همه آمریکایی بودند - همان‌طور که کنفرانس اقتضاء می‌کرد - لازم است که ما نیز حاکمیت و رهبری جهان اسلام را به دست گیریم، چنان‌چه آمریکا موقعیت خود را در رهبری جهان یا در جامعه بین‌الملل کسب کرد) و این دانشسرا را به عنوان مرکز و نقطه‌ی اصلی حرکت‌های ترویج مسیحیت و مراکز اعزامی‌شان به حساب آوردند.

اما در مورد آمارهایشان گفته می‌شود: ۱۲/۰۸۸ مؤسسه‌ی فنی برای مسیحی کردن مسلمانان، ۹۹/۲۰۰ دانشکده برای ساماندهی مبلغان مسیحی، ۴/۲۰۸/۲۵۰ مبشر مسیحی حرفه‌ای، ۸۲ میلیون دستگاه کامپیوتر در مؤسسات تبلیغ مسیحیت، ۴۴ هزار مجله تخصصی ترویج مسیحیت با روش‌های مستقیم و غیرمستقیم وجود دارد. (آنان دریافتند که اسلوب مستقیم، کارایی خود را از دست داده است و روش‌های غیرمستقیم همچون دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خواندنی‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های رادیویی بهتر است). آنجا که می‌گویند: «ما در رادیوهای خود دامی برای جذب مسلمانان می‌گسترانیم». مثالی را برایتان ذکر می‌کنیم: رادیوی جنوب لبنان در

منطقه‌ای واقع شده که اسرائیل نواری برایش ترسیم کرده است. می‌بینیم که این برنامه‌ی رادیویی با این سروده و گفته‌ی انجیل، شروع می‌شود (این سخن عیناً برگرفته از نوشته‌های کنفرانس است) و به شنونده فرصت می‌دهیم که پاسخ این سؤال را بفرستد که در کدام جزء قرآن چنین سخنی آمده است؟! و علت طرح این سؤال، این است که سروده و گفته به روشی پخش می‌شود که گویی قرآن آن را سروده است! آنگاه برنامه‌ی رادیویی پاسخ می‌دهد: «به درستی که این سخن برگرفته از انجیل شریف است، آیا نسخه‌ای از آن را می‌خواهید؟ سپس نسخه‌ای برای او می‌فرستند!!».

برنامه‌ای در مورد شعر عربی اجرا می‌کنند - در حالی که می‌دانند نیازمند و تشنه‌ی شعر هستند - و نمونه‌هایی از شعر عربی ارائه می‌دهند و در آخر برنامه می‌گویند: «بزرگ‌ترین شاعر دنیا داود است»!

سپس از شنوندگان می‌پرسند: «هرکس نسخه‌ای از شعر داود می‌خواهد نامه‌ای به ما بفرستد». آنگاه برای نویسنده‌ی نامه نسخه‌ای از انجیل و نسخه‌ای از سروده‌های روحانی داود نبی فرستاده می‌شود!!

سپس به اتفاق همدیگر در رادیو (B.B.C) برنامه رادیویی جهت آموزش زبان انگلیسی برگزار کرده و مجریان آن اعلام می‌کنند: «ما می‌دانیم که مسلمانان برای مهاجرت یا افزودن دخل و درآمدشان خواستار یادگیری زبان انگلیسی هستند» و از طریق گرامافون‌های (B.B.C) مسافرت‌ها، برنامه‌ها و تصویرهایی ارائه می‌دهند که حاوی مضامین مسیحی است.

بار دیگر بر می‌گردیم به ارقام و آمارها و می‌بینیم که ۸۸/۶۱۰ عنوان کتاب در خصوص ترویج مسیحیت چاپ شده است. ۲/۲۴۰ ایستگاه تلویزیونی در این زمینه مشغول فعالیت‌اند. تا سال ۱۹۹۱م، ۵۳ میلیون نسخه از انجیل در جهان اسلام توزیع شده است، ۱۰/۶۷۳ مدرسه در جهان اسلام پخش و مستقر هستند که فرزندانمان را به آن مدارس می‌فرستیم. ۹

میلیون دانش‌آموز در مدارس که توسط مراکز ترویج مسیحیت در جهان اسلام بنا شده‌اند، مشغول به تحصیل‌اند. ۶۸۰ خانه برای سالمندان و یتیمان که توسط بانیان ترویج مسیحیت اداره می‌شوند، ۱۰/۰۵۰ باب بیمارستان، ۱۶۳ میلیارد بودجه مراکز اعزامی ترویج مسیحیت، ۹ میلیون دلار هزینه سالانه‌ی کلیساهایی که در این عرصه در حال فعالیت هستند، ۸ میلیارد دلار هزینه‌ی مراکز اعزامی ترویج مسیحیت، از جمله ارقام و آمارهایی است که در نشریات‌شان درج شده است و برآوردهایی نیست که مسلمانان انجام داده باشند.

من به راکد کردن اتحادیه‌ی عرب اشاره کردم، اگرچه تصور نمی‌کنم که به کلی راکد باشد زیرا افراد ممتاز و هم‌سطحی در آن جای دارند و در رأس آن یکی از بهترین و قدرتمندترین هیأت‌های دیپلماسی مصر (الأزهر) قرار دارد. لکن قضیه این است که در یک مرحله‌ای مطلوب قرار داریم که از چارچوب قانونمندی برخوردار است و در آن می‌توان اسرائیل را احاطه کرد و اگر این اتحادیه جایگاهش را حفظ کند، اسرائیل هرگز نمی‌تواند به آن وارد شود، زیرا پذیرش درخواست کشور سومالی به عنوان عضوی از اتحادیه‌ی اروپا، مشروط به رسمیت زبان عربی و به کارگیری در آن کشورند، زیرا در یک حد نزدیک یا محدوده‌ای که مربوط به هویت است باید از درجه بالایی برخوردار می‌شد و چون اسرائیل نمی‌تواند به زبان عربی صحبت کند، لذا نمی‌تواند وارد اتحادیه شود و به عضویت آن درآید. پس صحبت از کشورهای حوزه‌ی دریای مدیترانه یا «قلمرو خاورمیانه‌ای» به میان آمد، جایی که مستلزم ایجاد محیطی بود که این اختیار را به اسرائیل بدهد، تا جزئی از این منطقه شود و همه‌ی این‌ها از نتایج مذاکرات ملیت‌های مختلف است و به این دلیل است که اسرائیل در مسأله‌ای نفت، آب‌ها (دریاها) و زمین دخالت می‌کند.

تمامی موارد فوق، جزیی از یک درگیری اساسی است که عبارت است از: نبرد هویت‌ها، پس شایسته است که سازمان‌ها و روابطمان دارای معیار و ارزش‌هایی باشند که دوستی، دشمنی و برائت و تفرقه را تحمیل نکنند و اموری باشند که بشارت به نوعی پیوستگی دهند، و در نتیجه کسانی که مژده‌ی کشورهای حوزه دریای مدیترانه را سر می‌دهند، آگاهانه یا ناآگاهانه به نوعی از پیوستن به نظم نوین جهانی صحبت می‌کنند و این تقویت و تحکیمی است برای پیروزی غرب در نبرد هویت‌ها.

تمامی آنچه ذکر شد، اعم از مسأله‌ی اقلیت‌ها یا جنبش ترویج مسیحیت یا سازمان‌های منطقه‌ای و انحلال مؤسسات دارای هویتی که از پراکندگی اتباع خود و نفوذ دیگران ممانعت به عمل می‌آورند، در راستای این است که میدان برای انواع و اقسام روابطی که دیگران بدان گردن نهاده‌اند، باز شود و هویت را که هم‌چون گردنه‌ای بر سر راه این پذیرش است، از بین ببرد. این‌ها چهره‌ها و نمونه‌هایی است که در حال حاضر در این نقشه‌ی قدیمی ولی به رنگ جدید، تبلور یافته است. معتقدم این چنین نقشه‌ای که قدرتش را در رویارویی غرب با جهان اسلام افزایش می‌دهد، در ورای فجایع و مصیبت‌هایی است که همگی ما مشاهده می‌کنیم.

لذا در قلب موطن مسلمانان هند که شمارشان بیش از صد میلیون نفر است، «پرو» مستقر شده که پیوسته منتظر این هستند که مسجدالاقصی ویران شود و به جای آن معبد ساخته شود.

ارتش هند که باید از مسجد حمایت کند، وارد معبد می‌شود و خدایان آن‌ها «راما» را سجده می‌کند و به راستی این مسأله‌ای شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است! در هند حدود سه هزار مسجد در معرض نابودی قرار گرفته و عملیات پاکسازی قومی و نژادی در این کشور شروع شده است و این عملیات، در بوسنی و هرزگوئین، عرصه‌های اطلاع‌رسانی جهانی را اشغال

کرده است. و در عین حال در این جا بر حوادث و رخداد‌های هند، سرپوش گذاشته می‌شود. فاجعه است که روزنامه‌نگاران به هنگام پخش اخبار نبردها و درگیری‌های هند «درگیری نژادی» تعبیر می‌کنند و نامی از مسلمانان نمی‌برند و آمار کشته‌های آنان در این درگیری‌ها را ذکر نمی‌کنند و فقط از تعداد کشته‌شدگان بدون مشخص کردن هویت‌شان سخن می‌گویند! و بدون اینکه بیان کنند که مسلمانان محل کسب و کار و منازل خود را ترک کرده و از بیداد و ستم هندوها سراسیمه در حال ترک خانه و کاشانه‌ی خود هستند. یعنی اینکه آنچه اکنون در نقاط مختلف جهان اسلام رخ می‌دهد - چنانچه که شیخ ما امام محمد غزالی می‌گویند - خون مسلمانان را پست‌ترین خون‌های روی زمین به حساب آورده است و من می‌گویم: غرب کاملاً فهمیده - همان‌طور که در نوشته‌هایش آمده است - که همه‌ی مسلمانان بیدار می‌شوند و به همین خاطر و برای جلوگیری از این بیداری، بر شدت این ضربات افزوده است و مادام که نقشه‌های جدید غرب حول این محور طرح می‌شود بر ما نیز واجب است که برنامه‌ی اسلامی جدیدی ارائه دهیم و در تقویت و تحکیم بیداری اسلامی و در استحکام قبضه مسلمانان در گنج‌هایی که به ارث برده‌اند و بر نعمتی که خداوند به وسیله‌ی آن به ما عطا کرده است، بیندیشیم تا بتوانیم در عمل و در حال حاضر، بهترین جانشین برای نیکوترین گذشتگان و به قولی نیکوترین جانشینان برای سلف صالح باشیم و معتقدم که ما نسبت به این امر مستحق‌تر هستیم، البته آنگاه که از امکاناتی که در اختیار داریم، به درستی بهره بگیریم!

این سخنم را می‌گویم و از خداوند برای خود و شما طلب استغفار می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

گفتگو

مشاور عثمان حسین

سلام و درود پاک و مبارک از جانب خداوند بر شما باد. به راستی برادرمان، استاد دکتر محمد عماره، داعی و عالمی بزرگ و متصف به اخلاق علماست، خداوند در وجود وی برایمان خیر و برکت قرار دهد. ایشان امروز با سخنان همیشگی خویش ما را خوشبخت کردند و امیدوارم که سالیان سال زنده باشند و همیشه ما را مستفیض فرمایند. چنان که یک دورنمای مسلسل «پانوراما»^۱ از گذشته‌مان را در برابر دیدگانمان نشانده و در آن وضعیت تأسفبار خود و خطرهای ناشی از نقشه‌های غرب را که در انتظار ما مسلمانان است، دیدیم. به نظر من از همان قرون وسطی، غرب صلیبی سرزمین‌هایمان را به زور تحت سلطه‌ی خود درآورد و با ما به عنوان ملتی عقب‌افتاده، معامله می‌کند و در سده‌ی بیستم چهره‌ی پست صهیونیستی را نیز به روح ظالمانه‌ی صلیبی‌اش افزود و به استقرار اسرائیل کمک کرد و امروزه به قلدری و سلطه‌اش می‌بالد و احساس خوشبختی می‌کند. اگر روزی از روزها آشکار شده بود که میان غرب و شرق اختلاف است، در واقع از زمره‌ی اختلافات ریشه‌ای نیست، بلکه اختلاف ظاهری و اختلاف در طرفداری و عدم طرفداری است.

واقعیت این است که تداوم ترس از بیداری جدی اسلامی، خواب از سر غرب مسیحی و یهودی، که در داخل منطقه‌ی ما کاشته شده است، ربوده،

۱ - Panorama: جهان‌نما - منظره پیوسته و گردنده - اشکالی که تکه‌تکه از طوماری باز شده به چشم نمایان می‌شود. (فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی حبیوم). (مترجم)

می‌برد و خواهد برد و هر چه قدر تصور کنیم که ایالات متحده صاحب قدرتی مافوق قدرت‌های جهان و سازمان ملل گشته است، این خطر افزایش می‌یابد. پس آیا غرب را توبیخ و سرزنش می‌کنیم؟ اسرائیل را نکوهش می‌کنیم یا خیر؟ آیا از آن دو خیر و منفعتی طلب می‌کنیم یا خیر؟ می‌گوییم که: نه! و غرب هرگز دست از قلدری و سلطه‌گری‌اش بر نخواهد داشت و در ده سال آینده به این روند تداوم خواهد بخشید و بر آن اصرار خواهد ورزید. و قطعاً ما، خودمان - اعراب مسلمان مصر - را مقصر می‌دانیم و قلوب همه‌ی مصریان، سیل عظیم فرهنگیان، اساتید دانشگاه، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران غرق در خون می‌شود، در حالی که دارای هیچ‌گونه شخصیت اسلامی یا فهم صحیح و شناخت درست اسلام فراگیر و کامل نیستند، لذا شایسته است که بیداری اسلامی تغییر جهت دهد...

آیا ما با این اوضاع و احوال کنونی مستحق هستیم که حاملین اسلام باشیم؟! آیا ما بین دین و زندگی ارتباط برقرار می‌کنیم؟ آیا فرزندان و شاگردانمان را بر اساس اخلاق اسلامی تربیت می‌کنیم؟ رهبران، قضات، خبرنگاران، روزنامه‌نگاران و معلمان تا چه حد به رسالت اسلام ایمان دارند؟ و همواره به ناسیونالیسم عربی بیندیشیم که چیست؟ خداوند که پاک و منزّه و متعال است، می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [الزخرف: ۴۴].

«و قرآن به عنوان یک پند و مایه‌ی بیداری تو و قوم تو است و از شما (درباره‌ی این برنامه‌ی الهی) پرسیده خواهد شد».

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٢١﴾﴾ [الأنبياء: ۹۲].

«این (پیغمبران بزرگی که در آیات قبل بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید».

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ﴾ [المؤمنون: ۵۲].

«این (همه‌ی پیامبران بزرگ مذکور در آیات قبل) ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همگی شما هستم، پس تنها از من بپراسید».

در این‌جا خداوند متعال و منزله بین وحدت امت و تقوا و ربوبیت و عبادت، رابطه برقرار می‌کند و با تمامی این اوصاف، شکاف، اختلاف و چنددستگی بین ما مسلمانان علامت بارزی شده است. جنگ و درگیری بین ما زیاد است، حال چه به خاطر مرزهای جغرافیایی باشد یا به خاطر حرص و طمع‌های منطقه‌ای. کجاست هویت اسلامی‌مان؟! و مبدأ وحدت امت کجاست?!

خطرناک‌تر از همه، اینکه عوامل قوام‌بخش و ارزش‌های تمدنی ما در آستانه‌ی فراموش است و آموزشگاه‌ها و مدارس ما بر اساس اسلام آموزش نمی‌دهند و الا مرا راهنمایی می‌فرمایند به مدرسه‌ای علمی که آموزش دهد و تربیت کند. روزنامه‌های ما از تسامح و تساهل دم می‌زنند، در حالی که منظورشان از آن ذلت و خواری است و مسئولان دینی رسمی صحبت نمی‌کنند، مگر راجع به این تسامح و تساهل، آن هم به همین معنی!! دیروز شنیدم که استاد بزرگی - در نشست کلانی که بزرگ فرهنگی مسلمانان در آن جمع شده بودند و در میان‌شان کسی جز یک مسیحی به چشم نمی‌خورد - سخنرانی رسمیش را اختصاص داده به اینکه لزومی ندارد ما قانون یا شریعت اسلام را پیاده کنیم، در حالی که مسلمان و مسلمان‌زاده هم هست! و در این نشست سه تن از علمای بزرگ شیخ‌الأزهر نیز شرکت داشته

و هیچ‌یک از آنان اعتراض نکرده‌اند و در عین حال خندیده و خوشحال هم بوده‌اند! کجاست غیرت اسلامی و هویت و شخصیت امت؟!.

ما چه باید بکنیم؟ ناگزیر باید جوانان را که مثل غنچه‌ی ناشکفته هستند در خانه، مدرسه و دانشگاه مطابق اخلاق و ارزش‌های اسلامی تربیت و از امت اسلامی مان پیروی کنیم و مسائل و امور را با معیار اسلام بسنجیم و هر یک از این‌ها را بر حسب موقعیت و کارمان ارزیابی کنیم، و با در پیش گرفتن این خط مشی است که بسط مدل مژده‌رسان غرب و گسترش خاصش در فرق مذهبی «باللیونز» و «روتاری» متوقف می‌شود و مساجد مسیحی‌ای که از آن صحبت می‌کنند، متضرر شده و ناکام خواهند ماند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مهندس محمد مأمون

این گفتگو، سند و مدرکی مهم و واقعاً فراگیر و کامل و تلخیص تاریخی‌ای است که پایگاه و دربرگیرنده‌ی تاریخ رویارویی حقیقی بین امت اسلامی و غرب صلیبی است. مشخصه‌ی این پژوهش (کتاب) این است که با یک دید تاریخی، علمی، موثق و دقیق به اصطلاحی که امروزه به «نظم نوین جهانی» موسوم است، پرداخته است خطرات و چالش‌ها مطرح و بر ضرورت مقابله تأکید می‌شود و حقیقتی پیش‌روی ما قرار می‌دهد که گفتگوی ما در رابطه با یکی از سرحدات و مرزهای اسلام است. به نظر من مشکل حقیقی ما این است که ما تاریخ را نخوانده و نمی‌آموزیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید که: چه باید بکنیم؟ باید تاریخ‌مان را بشناسیم و این مسئولیت بر دوش خاص و عام است، اینک نبرد حقیقی، حفظ هویت است. آن‌جا که از لحاظ مادی شکست خورده‌ایم، باید در همه‌ی اعمال و رفتارمان، با اسلام زندگی کنیم... باید که خود، خانواده و جوامع‌مان را اصلاح کنیم و در جهت تغییر خودمان بکوشیم و از تجمعات هوشیار و زیرکانه برای روش‌های (تحت سلطه درآوردن) بشر آگاه باشیم حتی اگر به اسم مسلمانان برگزار شود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دکتر عبدالخبیر عطا

می‌خواهم پنج نکته‌ی اساسی را برایتان بیان کنم، ولی قبل از ذکر آن‌ها، داستان تشکیل کنفرانس کلورادو را که در ۱۵ مایو ۱۹۷۸م برگزار شد برایتان بیان کنم. ۱۵ مایو تاریخ ایجاد اسرائیل است و این را هم اضافه کنم که تاریخ یک نوع راهنمایی در کشف حقیقت دارد که دلالت بر آن دارد.

اسناد و مدارک این کنفرانس در ۹۵۰ صفحه به زبان عربی منتشر شد بعضی برادران آن‌ها را برایمان ترجمه کردند و در یکی از دانشکده‌های دول خلیج به دستمان رساندند. پرسش این بود که آیا این اسناد را منتشر کنیم یا نه بدون انتشار و رویارویی با آن‌ها بپردازیم؟ رأی راجح این بود که این اسناد پخش و منتشر نشوند. اگر چه به نظرم انتشار آن‌ها بهتر از تحلیل و تفسیرشان بود، ولی بعضی برادران ترسیدند که این امر، بعضی افراد را مأیوس و ناامید کند و بعد از آن، یکی از کشورهای عربی این نوشته‌ها را به صورت کتابی مصور بدون اینکه اسمی بر آن بگذارد، منتشر کرد. بخش‌هایی از این کتاب به مصر رسید، ولی مانع ورود و انتشار کامل آن در مصر شدند، از ترس اینکه فتنه‌ای طائفه‌ای به وجود می‌آید و این باعث سوء تفاهم می‌شود. بالعکس این درکی صحیح است، زیرا هدف از انتشار این کتاب در مصر، ممانعت از بروز این فتنه و در جهت آگاه کردن در این خصوص است که: مسیحی کردن نقشه‌ای غربی در راستای قربانی کردن اندیشه‌های مسلمانان و به ویژه برادران قبطی‌مان در مصر می‌باشد. فعالیت ما فعلاً برگزاری اجلاسی پر بار، گسترده و فشرده با بعضی مسئولان در مصر است تا برایشان (بانیان کنفرانس کلورادو) تبیین کنیم که این کنفرانس و این کتاب، ناتوانی استعمار را در استفاده‌ی ابزاری از دین و اقلیت‌ها آشکار می‌کند.

اما نکته‌هایی را که می‌خواستم بیان کنم؟، بدین شرح است:

نکته‌ی اول: حقیقتاً تحقیق و پژوهش استادم، دکتر عمار پیرامون این کنفرانس، دارای دلالتی خاص است و در این باب برادران اندیشمند از وی پیش‌ی‌جسته‌اند و تحقیقات آنان بر اساس آنچه به دستم رسیده است، بدین ترتیب می‌باشد:

الف) استاد دکتر عبدالودود شبلی، تحلیلی بر این کنفرانس در کتاب «أفیعوا أیها المسلمون قبل أن تدفعوا الجزیة» نوشت.

ب) کتاب دوم نیز از دکتر عبدالودود شبلی است با عنوان: «الزحف إلى مكة» و در آن بعضی از اسناد این کنفرانس را ذکر کرده است.

ج) کار سوم از شیخ بزرگوارمان محمد غزالی است در کتاب «صحیة تحذیر من دعاة التنصیر» چاپ انتشارات دارالصحوة.

د) سپس دکتر عماره بانگ سر می‌دهد و مطلبی را به صورت کافی و وافی در چهار شماره در مجله‌ی «المسلمون» مطرح می‌کند، و امروز هم بار دیگر فریاد می‌زند تا کسی که را امکان بیداریش هست، بیدار کند.

ه) کتاب آخر از استاد جلال کشک می‌باشد تحت عنوان: «ألا فی الفتنة سقطوا» و در فصل آخر اسراری را که سکولارها برملا ساختند، بیان کرده است. در میان این سکولارها عده‌ای دست‌نشانده و مزدور شناخته شده هستند و عده‌ای هم شناخته شده نیستند. و استاد جلال بیان کرده که بعضی هستند که مصداق آن قرار می‌گیرد که به آنان گفته شود «نصاری مسلمان»، که می‌توان آنان را مسیحیان مسلمانان نامید و آنان ظاهراً مسلمانند و از میانشان کسانی هستند که می‌گویند: «مسیحیت تنها راه‌حل است» و در این دسته حسین احمد امین را نام برده است.

ما می‌گوییم: همه برادران ما هستند. حاکمان در عرصه‌ی مسئولیت و انجام وظیفه، علما در زمینه‌ی دین و قبطی‌ها در مسأله‌ی وطن، برادران ما هستند. آیا تسامح و تساهلی بالاتر از این وجود دارد؟ لیکن اگر بگوییم که آنجا درگیری طائفه‌ای وجود دارد، درست نیست، چراکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱].

«بخوان به نام پروردگارت که می‌آفریند».

یعنی ما با راه و روش ربانی، نه منهج سکولاریستی و غیردینی فرا می‌خوانیم.

نکته‌ی دوم: در بحث و بررسی رد علوم سیاسی یک سری ثابت‌ها و متغیرات وجود دارند. از جمله ثوابت آن چیزی سات که در کشورها وجود دارد، مثل اهداف و مقاصدشان، و متغیر، کیفیت اجرای هدف است، پس اهداف جزو ثوابت هستند، ولی ابزار و روش‌های رسیدن به آن‌ها فرق می‌کند، یعنی طبق عنصر زمان، مکان، منطقه و اشخاص، تغییرات در ابزار ایجاد می‌شود، و بر این اساس امروزه صحبت از سیاست ارتباطات یا اطلاع‌رسانی یا ترویج مسیحیت به میان می‌آید، به این اعتبار که یکی از ادوات اجرای سیاست خارجی برای این نیروهای جمع شده در یک محدوده یا به اصطلاح «نیروهای متحده‌ی بین‌المللی» است. امروزه نیروهای متحده‌ی جهانی همچون یک کشور، وارد میدان نشده و دخالت نمی‌کند، بلکه به مشابه قدرت‌های دینی است و از لحاظ محدود بودن به مؤسسات دینی که دارای مصلحت‌هایی هستند، شبیه شرکت‌های چند ملیتی می‌باشد. یعنی آنان از راه قومیت وارد می‌شوند، مثلاً: اکنون واتیکان وارد جوامع اسلامی می‌شود و جدیداً در علوم سیاسی «مصلحت‌گرایان» در نظام سیاسی و گروه‌های ملی‌گرا در سطح جهانی را رواج می‌دهیم. این دوره‌های

کارساز عرصه‌ی سیاست خارجی و سیاست جهانی، اکنون دارای نقش اتخاذ تصمیم سیاسی هستند. حتی پیمانی راهبردی و تاکتیکی بین این نیروها، استعمار، فرآیند ترویج مسیحیت و نیروهای تهاجم فکری از داخل، ایجاد می‌گردد.

نکته‌ی سوم: مربوط است به روش و راه صحیح توصیف دقیق و صادق پدیده نوین و توضیح و تفسیر درست آن و سپس بحث در مورد راه‌حل‌های واقعی نه خیالی درمان و برخورد با این پدیده. امروزه دکتر عماره از وصف و توصیف دقیق آن صحبت و به‌گونه‌ای علمی آن را تفسیر کرده است.

مسئله‌ی مطرح برای دولت‌مردان و علمای مسلمان و همچنین برای توده‌های مردم، پیرامون مناسب‌ترین راه مواجهه با این پدیده است، زیرا در روز قیامت درباره‌ی نیرو و قدرتمان و اینکه به وسیله‌ی آنچه کاری در این راستا انجام داده‌ایم از ما سؤال خواهد شد.

می‌خواهم اضافه کنم که در این زمینه کتبی منتشر شده که این پدیده را روشن می‌سازد و در حقیقت، اساس تحقیقات آینده‌نگری که در غرب انجام گرفته، این است که: مسلمانان نیرویی هستند که روزی حاکم خواهند شد در نتیجه در فرمول این نیروها اندیشیدند. ورژه گارودی کتابی دارد تحت عنوان: «الأصولیات المعاصرة: أسباها ومظاهرها» که در آن بنیادگرایی واتیکان را بیان کرده است و دیدار پاپ از سودان این قضیه را روشن می‌سازد. بر این اساس که امروزه واتیکان هم‌چون یهود، دارای دیدی جهانی است و مسلمانان نیز دیدی جهانی دارند، بنابراین در این میان سه دید جهانی یا در واقع سه نبرد جهانی برای حاکمیت روحانیت بر دنیا وجود دارد. و گارودی به هنگام بحث از بنیادگرایی ضمن ذکر بنیادگرایی واتیکان و بنیادگرایی استالینی از نوع اسلامی آن و علل ظهورش بحث کرده است و بیان کرده که اولین سبب ظهورش، استعمار بود که بر جهان اسلام فشار

آورد و واکنش آن را برانگیخت. و سبب دوم: انحطاط ارزش‌های غربی بود و سبب سوم: بنیادگرایی یهودی بود و سلطه‌طلبی و قلدری نیروهای یهودی سبب شد تا مسلمانان دنبال پناه‌گاهی بگردند و چهارمین علت به نظر کارودی، بنیادگرایی عربستان سعودی و اخوان المسلمین بود، و در ادامه درباره‌ی نحوه‌ی مواجهه و ایجاد رابطه با این بنیادگرایان صحبت می‌کند.

در این راستا کتابی دیگر از محقق فرانسوی «ژیل کوپل» صاحب کتب سه‌گانه‌ی «پیامبر و فرعون»، «ضواحي الإسلام في أوروبا» و «يوم الله... الحركات الأصولية المعاصرة في الديانات الثلاثة» وجود دارد. وی در کتاب آخرش درباره‌ی روندهای سه‌گانه بنیادگرایی، بنیادگرایی واتیکان اروپا، بنیادگرایی صهیونیستی مسیحی آمریکا و بنیادگرایی یهودی و سپس بنیادگرایی اسلامی، صحبت می‌کند و آنگاه می‌گوید: نبرد کنونی در اروپا که در حوزه‌ی پیشرفت دینی ایجاد شده است، نتیجه‌ی پیشرفت مادی اروپا بعد از گرفتن حاکمیت از دست کلیسا بود. و در ادامه در خصوص نبردی که در سطح جهانی بین پیروان ادیان سه‌گانه پیش خواهد آمد، صحبت می‌کند. و می‌افزاید: «يوم الله» از آن کسی خواهد بود که در این نبرد پیروز شود.

در این زمینه کتاب فرانسوا بورجا تحت عنوان «السلام السياسي: صوت الجنوب» نیز قابل ذکر است که با دیدی فلسفی وارد میدان می‌شود، به طوری که جداً در این سیاق است. وی می‌گوید: «همانا استعمار الجزایر توسط فرانسه به مدت ۱۳۲ سال طول کشید و در این کنش استعمار، به واکنش جهان اسلام و بیداری اسلامی منجر شد» او همچنین می‌افزاید: میزان فشار غرب بر مسلمانان، به همان اندازه بیداری و واکنش آنان را در پی خواهد داشت، بنابراین اسباب و علل بسیاری وجود دارد که بیداری

اسلامی را تشریح می‌کند و در نتیجه برایشان عجیب نیست که از سال ۱۹۷۸م در نحوه‌ی مقابله با بیداری اسلامی، اسلوب ارتباطی و اطلاع‌رسانی را به کنار نهاده و به روش‌های نظامی، دیپلماسی و اقتصادی، می‌اندیشند.

نکته‌ی چهارم: به صورت سریع و گذرا به مسئله‌ای که مربوط به شناخت آینده است و نیز به آنچه که به اصطلاح «بازگشت مجدد مسیح جهت حکومت هزار ساله بر جهان» نام دارد، اشاره می‌کنم و از این جاست که آنان تعبیرات «قانون دینی» را به کار می‌برند، همان‌طور که اکنون تعبیر «حکومت جهانی» را که به معنی پیمان جهانی از طریق سازمان ملل متحد و غیره است به کار می‌برند و منظورشان از قانون دینی همان است که مثلاً بگوئیم «خواست تکوینی» یا «پروردگار ما آن را خواسته». این سخن نیکسون است که در کتابش، «نصر بلا حرب: ۱۹۹۹م»، که مشاوره عبدالعلیم ابو غزاله برایش مقدمه نوشته آورده است: «پایان هزاره‌ی دوم، بدین معنی است که ما در این داستان‌ها و قصه‌های جنگ و گرایش‌ها تا پایان هزاره‌ی دوم باقی خواهد ماند و سپس - به قول آنان - مسیح خواهد آمد و مدت هزار سال حکومت خواهد کرد، و مراد از تمامی این مباحث، چیزی نیست مگر بازاریابی برای طرح استعماری در قالب دین، طرحی که دکتر محمد عصفور آن را «سرمایه‌داری دینی» می‌خواند، یعنی طرح تمدنی غرب، رنگ و شکل دینی به خود بگیرد و ما می‌گوییم: «این کار دین نیست و ما حضرت عیسی را از این مبری می‌دانیم، و بلکه استفاده‌ی ایزاری از دین جهت تحقق مصلحت منفعت استعماری است، چنان‌که ناسیونالیسم و آموزه و اعتقاداتش در جوامع اسلامی به کار گرفته می‌شود.

نکته‌ی پنجم و آخرین نکته‌ای که اکنون می‌خواهیم به آن اشاره کنم، این است که: ما فعلاً، در روزگاری زندگی می‌کنیم که در جنگ و درگیری از کره‌ی خاکی به قلب و عقول منتقل شده است و این تهدیدی برای عقیده‌ی

فرد مسلمان هست. زیرا این جا رغبتی است به استیلا و سلطه یافتن بر شرق جهت مصلحت طرح غربی، چنان که دکتر عبده یمانی، وزیر اسبق اطلاعات عربستان سعودی، صاحب کتاب «أقمار الفضاء نحو غزو جدید» گفته است: زمانی هر کس که دریاها را اشغال می‌کرد، جهان را در سیطره‌ی خود می‌گرفت و اکنون کسی که فضا را تصاحب کند، جهان را به تصرف خود درآورده است، آن‌جا که ماهواره وسیله‌ای برای دخالت در محل زندگی مسلمانان به شمار می‌رود، لذا بر عقل و قلبش سیطره پیدا می‌کند و بدین خاطر، مسأله‌ی «کلیساهای محلی» و حقیقی به «کلیساهای ماهواره‌ای» مبدل شده است و بر این اساس می‌خواهم مؤسسات پژوهشی اسلام و عرب را ملامت کنم که هیچ واکنشی از خود نشان ندادند و فکری نکردند، زیرا این روند به قضیه‌ی سال ۱۹۷۸م و حتی اکنون نیز در خصوص چگونگی در نحوه پاسخ و واکنش نسبت به آن نیندیشیده‌ایم، به رغم اینکه دیگران، مؤسساتی در اختیار داشته و می‌توانند از طریق آن‌ها دست به کار شوند، ولی در معرکه‌های جنجالی روش‌های جدید به کار برده‌اند، ولی ما اشتباه گذشته را ادامه می‌دهیم و نبرد و درگیری را با اسلوبی نادرست اداره می‌کنیم.

مهم این است که ما از زمانی که ترجمه اسنادی این کنفرانس به صورت کتابی در آمده است، می‌کوشیم تا در قالب کتابی که آن اسناد و مدارک را تحلیل و تفسیر کنیم و حتی اکنون نیز هیچ مؤسسه‌ای سراغ نداریم که در این راستا قدمی برداشته باشد! طرح این کتاب متشکل از سه جزء است: جزء اول: تبلیغ مسیحی متوجه جهان اسلام از نظر استراتژیک. جزء دوم: درباره‌ی تاکتیک‌های تحقق این استراتژی و جزء سوم: میزان کارایی. این اسناد چهل‌گانه را به سه فصل تقسیم کرده‌ایم که برگرفته از منهج و روش برخورد ارتباطی است و کاردار ارتباطات و جمهور کسانی که مورد هدف

واقع شده و وسایل اطلاع‌رسانی و سپس واکنش آن را از هم تفکیک می‌سازد.

من در این‌جا خود را در پیشگاه خدا بری‌الذمه کرده و با سلب مسئولیت از خود، ضمن فراخواندن دیگر برادران برای تحقق و انجام این مهم هر کسی را که بتواند تحقیقی تحلیلی برای این کنفرانس، اعم از حکام، علما و فرزندان مسلمان ارائه دهد، می‌ستایم.

یادآور می‌شوم که خطرناک‌ترین دستاوردهای اسناد، بحث راجع به اصطلاحی است که در اسلام «کتاب و سنت» نامیده می‌شود، اصطلاحی که تلاش‌های ترویجی مسیحیت هرگز نتوانست آن را نقض کند و به این خاطر آنان به بحث درباره‌ی اسلام عوام و اسلام زن یا اسلام جنیان و شیاطین روی آوردند، با این باور که این‌ها بسترهای سست و انعطاف‌پذیر و قابل یورش است. در پایان از خداوند متعال می‌خواهم که ما را به راه راست هدایت فرماید، تا اینکه بیاموزیم و عمل کنیم به خدا سوگند، اگر به آموختن صرف، بسنده کنیم و در عمل بدان آموخته‌ها نکوشیم، با غضب الهی مواجه شده و اگر ناآگاهانه نیز عمل کنیم، از زمره‌ی گمراهان محسوب خواهیم شد! و از او می‌خواهیم که از جمله هدایت‌شوندگان باشیم من به استاد و شیخ‌مان دکتر عماره، این اطمینان را می‌دهم که امکان پیش بردن بحث در قالب علمی، وجود دارد، چرا که ما دشمن کسی نیستیم و از عداوت و دشمنی بحث نمی‌کنیم، بلکه می‌خواهیم برای همه روشن سازیم که اسلام راه ربانی و الهی است و ما مکلف به تبلیغ آن هستیم و اگر تبلیغ نکنیم، محاسبه خواهیم شد.

دکتر محمد عماره

می‌دانم که برادرم د. عبدالخبیر از زمره‌ی کسانی است که به این قضیه اهتمام می‌ورزند و شاید او در چارچوبی می‌اندیشد که مسائل مهمی را که در فکر دارد، عرضه کند، حقیقت تمام سؤال‌هایی که به دستم رسید حول این موضوع است که: چاره چیست؟ درست است که ما در محدوده‌ی آنچه در اختیار داریم - همچون افرادی که خود را مشغول فکر کردن می‌کنند - چیزی را که خداوند ما را به سویش هدایت می‌کند، می‌گوییم و شیخ ما غزالی کتابش تحت عنوان «صیحة تحذیر من دعاة التنصیر» را تقدیم کرد که بیش از چند بار چاپ و به فروش رسیده است. این دانشمندان فاضل به دانشجویان جنوب‌شرق آسیا و کسانی که آماج حملات ترویجی مسیحیت قرار گرفتند، اجازه داد تا این کتاب را به زبان‌های خودشان ترجمه کنند و من کتابی در مورد «استراتژی ترویج مسیحیت در جهان اسلام - پروتکل‌های بزرگان مسیحی ترویج مسیحیت» نوشته‌ام و از خداوند می‌خواهم که ما را در ترجمه‌ی این کتاب به زبان‌های کشورهای آسیا و آفریقا - مشکلی که بیشتر ما با آن مواجه هستیم - یاری کند. من در فصل آخر پیشنهاد کرده‌ام که این کتاب قطور دستورالعملی باشد برای کار یک کمیسیون و جلسه‌ای که مؤسسات و در رأس آن الأزهر برگزار می‌کند و این سمینار در مورد بحثی باشد که اثرات این نقشه‌ها را بر واقعیت روشن کند و اینکه چگونه ما، کیان اسلام را پاس بداریم و چگونه نبرد و درگیری را به قلب دشمنان منتقل کنیم؟ این علاوه بر کتبی است که دکتر عبدالخبیر ذکر کرد.

اما راجع به این سؤال که: چاره چیست؟ می‌گوییم: شامیر، رابین و پرز به جهان عربی اسلامی تشکیل جبهه‌ای با گرایش غیراسلامی متشکل از

حکومت‌هایمان عرضه کردند و ما نیز طرح جبهه‌ای دیگر ارائه می‌دهیم. پس به همه‌ی کسانی که خواهان پاسداری از وطنی مستقل هستند - به رغم اختلافات مشرب آنان - می‌گوییم: ما وطنی مستقل می‌خواهیم. و آنگاه باید هر یک از ما به طرحش بشارت دهد، و ملی‌گرا و اسلام‌گرا، هر یک به طرحش دعوت کند، اما اگر وطنی مستقل وجود نداشته باشد، انگیزه‌ای برای هیچ‌کس باقی نخواهد ماند تا به طرحش فرا خواند.

در مقابل جبهه‌ی پوچ و دروغین اسرائیل می‌گوییم: بر همه (اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان) واجب است که یکپارچه برای مقابله با کسانی که در پی قلع و قمع ریشه و بنیاد و هویت‌مان هستند، متحد شوند و این نبرد حقیقی است و بار دیگر می‌گوییم: ما فقط قادریم که فکر کنیم و آنچه را که خداوند به وسیله‌ی آن، برایمان گشایشی می‌دهد، بگوییم و از برادرانمان که دارای تنظیمات، جنبش‌ها و احزاب هستند، خواهش می‌کنیم که جنگ را در درجه‌ی اول، داخلی محسوب نکنند و بلکه رویارویی با غرب و غده‌های سرطانی‌شان در سرزمین‌های به حساب آورند.

استاد خالد عبدالحلیم

روند تبلیغ و ترویج مسیحیت، امری نیست که در سطح کتب یا در کشورهای دیگر دنبال شود بلکه در همین مصر خودمان نیز به شدت در حال پیگیری است. فرصتی دست داد تا به یکی از دیرها (صومعه‌ها) بروم و آن صومعه‌ی دومینیک‌ها بود تا از بعضی کتب معتبر که فقط نزد آنان یافت می‌شد، استفاده کنم.

آغاز به کار کتاب‌خانه در ساعت چهار بود ولی من زودتر از این وقت حدود ساعت سه رفتم و با اجتماعی مواجه شدم و بی‌اختیار به آن پیوستم. ناگهان مبلغ مسیحی دیدم که بنظرم آمریکایی الاصل بود و با زبان انگلیسی راجع به روش‌های تبلیغ مسیحیت صحبت و یک تبعه‌ی مصری مقیم خارج سخنان او را ترجمه می‌کرد. در این‌جا باید از نقش مصریان مسیحی مهاجر غافل نباشیم و باید بدانیم که تلاش‌های ترویج مسیحیت فقط مسلمانان را هدف قرار نمی‌دهد و اقلیت‌های دینی دیگر را هم شامل می‌شود. این مبلغ راجع به ترویج مسیحیت صحبت می‌کرد و به راستی که ترویج مسیحیت در کشورهاییمان چه‌قدر آسان است و جهان از دو سال پیش گویای این واقعیت است که: «تبلیغ مسیحیت در چین یا هند یا ژاپن کار دشواری است، ولی در کشورهای خاورمیانه امر آسانی است» وی پس از کتاب مقدس از شخصیتی صحبت کرد که اسمش جدعان بود. وی کسی است که دارای پیروانی اندک است و به فضل مسیح بر گروه زیادی پیروز شده است!! و احتمال دارد که همین به سادگی در مصر هم اتفاق بیفتد.

اما عجیب‌ترین چیزی که در این کلیسا دیدم توجه و تکیه‌ی مبلغ بر افراد کم سن و سالی بود که سنشان بین چهارده تا شانزده سال بود. او پسری چهارده ساله و دختری شانزده ساله را برگزیده بود و اعلام کرد که آن

دو را به لس‌آنجلس آمریکا خواهد فرستاد تا جدیدترین راه‌های تبلیغ مسیحیت را بیاموزند و گفت: «این دو به شکلی متفاوت از آنچه اکنون می‌بینید، برخوردارند گشت» حضار نسبت به گفته‌های آن مبلغ احساسی شدید پیدا کردند و بعضی هم که فهمیدند من در میان‌شان نشناخته هستم، در صدد برآمدند که مرا بشناسند و بعداً فهمیدم که اکثر آنان مسیحیانی هستند که به خارج مهاجرت کرده‌اند.

و اما راجع به کنفرانس کلورادو عرض کنم که تنها کنفرانسی نیست که در این زمینه برگزار شده است. من راجع به نشست «مجمع دوم واتیکان» مطالعه داشتم، این نشست جداً خطرناک است، چه بسا هر هزار سال یکبار برگزاری می‌شود و در دهه شصت بود که برگزار شد. در پناه آن به روش بسیار شگفت‌آوری دست یافته بودم. راجع به این مجمع از یکی از بزرگان مسیحی خارجی کتابی خواستم و در طلب این کتاب پافشاری زیاد به خرج دادم. وی وقتی را در روز جمعه ساعت ۱۳ - وقت نماز جمعه - در اختیارم گذاشت و من عمداً نرفتم و در وقتی دیگر نزدش رفتم و کتاب را تحویل گرفتم و ناگهان با صفحات کتابی مواجه شدم که همه راجع به ترویج مسیحیت نوشته شده بود.

نکته‌ی آخری که می‌خواهم در موردش برای شما صحبت کنم این است که: ما با موج ترویج مسیحیتی که در آن ذکاوت عجیبی است، رو به رو هستیم و همان‌طور که معروف است، در این میان مذاهب مسیحیت نزدیک است با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و گویی که آن‌ها ادیان مختلف هستند و پیروانشان اکنون می‌خواهند عقیده‌شان را یکی کنند و پاپ مصر، پاپ واتیکان و شخصی دیگر به نام «زکا» که به نظرم وی رئیس گروه ویژه‌ای است - جمع شدند تا اساسنامه‌ی عقیده‌ای واحد تدوین کنند، زیرا نگران این هستند که اگر کسی مسیحی شد به کدام سو می‌رود؟ به کاتولیک،

پروتستان و یا ارتودکس؟ و چه بسا در مواجهه‌ی با این تناقضات بار دیگر به اسلام برگردد!! با تشکر.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دکتر محمد عماره

امیدوارم از سخنانمان برداشت نشود که مصر از خطر ترویج مسیحیت مصون است. در کتاب اسناد و مدارک کنفرانسی که درباره‌اش برایتان صحبت کردم، اشاره شد که آنان در خصوص نمونه‌های ترویج مسیحیت در مصر و نشست‌هایی که در بعضی دیرها برگزار شده است، صحبت می‌کنند و نیز راجع به یکی از بزرگان مسیحی که لباس علمای اسلام را به تن کرده و همچون یک مسلمان صحبت می‌کند و بر منبر گفته‌هایی بر زبان می‌آورد که او را نزد افراد بشناساند، صحبت شده است.

سؤال: چرا شما در عین تأکید بر وحدت جهان اسلام، و زیر پرچم واحد اسلام بودن عنوان «پرچم‌های» فتح اسلامی را به کار بردید؟!

دکتر محمد عماره: حقیقت این است که معرکه‌های زیادی وجود دارند ولیکن هر نبردی، پرچمی دارد و حتی مسلمانان داخل در یک ارتش و سپاه واحد هم هر یک پرچمی دارند و این به معنی تفرق و پراکندگی آنان نیست.

سؤال: آنگاه - که طبق مشیت الهی - برنامه‌ی انقلاب و نهضت برایمان عملی شود، چطور ممکن است با جهانی مواجه شویم و مقابله کنیم که به خودش این حق را داده است تا از راه مؤسسات بین‌المللی - که ما جزئی از آن هستیم، بر ضد ما بجنگد؟

د. عماره: به نظرم این بینش ما در برابرش قرار داریم، اولین گام است. ایجاد تغییر طبق منهج اسلامی، آغاز راه است و متوسل شدن به برنامه اسلامی و پیروانش چارچوبی است که ما را سنگ زیربنا و به عنوان یک جزء از این نقشه قرار می‌دهد.

سؤال: آیا اینکه مسلمانان برای دین مسیح اعتبار قائل نیستند، به این خاطر که دینی اجنبی و بیگانه است، به رغم اینکه در جهان اسلام موجود

می‌باشد، چیزی است که غرب را متوجه می‌کند تا آن دین را به زور بر ما تحمیل کند؟

د. محمد عماره: در حقیقت مسلمانان فکر می‌کنند که مسیحیت دارای دو صورت غربی و مسیحی است و بر ماست که کلیساهای شرق و مذاهب مسیحی مشرق زمین را جزئی از میراث خود قلمداد کنیم و همه‌ی اقلیت‌های قومی یا دینی مسلمان و غیرمسلمان را جزئی از امت و آجری در دیوار مقاومت به حساب آوریم، آنچه به نفع ما و از ماست برای آنان هم است و نفع و ضررمان یکی است و آنچه بر ضد ما و به ضرر ماست به ضرر آنان هم هست، زیرا طبق معیار قرآن کریم، دشمنان و مخالفان ما کسانی هستند که بر مبنای دین با ما می‌جنگند و ما را از دیارمان بیرون می‌رانند و دیگران غیر از این‌ها شایسته‌ی نیکی، عدالت و دوستی هستند، پس ما مخالف شخص یهودی و انسان غربی نیستیم بلکه با برنامه‌ی یهودی و طرح غربی سر ناسازگاری داریم زیرا می‌کوشد که ما را طرد و نفی کند. با وجود این در غرب افرادی هستند که قلوبشان را به روی اسلام گشوده‌اند و غرب دارای علم، تکنولوژی، پیشرفت و تجارب انسانی است که می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم و در این میان نهادهای و مجامعی در غرب هستند که می‌توانند با ما در جهت حفظ هویت همکاری کنند، لذا مسأله، موضع ما در برابر غرب نیست، بلکه دیدگاه در مقابل ما است.

سؤال: راجع به غرب و جهان اسلام صحبت کردید، به نظر جنابعالی راه‌های جلوگیری از نفوذ غرب و مقابله با آن چیست؟ و چگونه می‌توانیم مانع طرح‌های غرب شویم؟

د. محمد عماره: حقیقت این است که ما انسان‌های عجولی هستیم. مهم این است که اولاً نقشه طرح شده را بشناسیم و خودمان را جزئی از تلاش‌های امت قرار دهیم، به ویژه که امت صاحب سعی و تلاشی است که در برابر این نقشه‌ها مقاومت می‌کند و اگر در این میان بیداری و یک حرکت

مثبت در جسم امت وجود نداشت، پیشرفتی نیز حاصل نمی‌شد و پیوسته این نقشه شدت می‌یافت، چراکه ما اگر مرده بودیم، مداوم به این شکل مورد حمله قرار می‌گرفتیم، لذا مقاومت سلحشورانه و عجیب مردم بوسنی هرزگوئین با وجود اندک بودن تعداد نفرات و تجهیزات نظامی برای جهان، چیزی شگفت و وحشت‌آور است.

سؤال: با وجود اینکه غرب دخالت در امور مسلمانان را حق مسلم خود می‌داند چرا ندای هیچ دعوت‌گر مسلمانی را نمی‌شنویم که از حق دخالت مسلمانان در امور داخلی غرب سخن بگوید؟

د. محمد عماره: (در حالی که صحبت سؤال‌کننده را قطع می‌کند، می‌گوید) زیرا این‌جا خطوط قرمزی وجود دارد. پیروی از غرب وابستگی جوامع اسلامی به آن، این خطوط قرمز را در پیشروی نظام‌ها و حکومت‌هایمان واضح و روشن ساخته است، لذا می‌گوییم: بر ماست که طعام و خوراک‌مان را خود تولید کنیم تا اراده و اختیار ما آزاد گردد، و به حاکمانمان می‌گوییم: از شما می‌خواهیم که حکام حقیقی باشید. زیرا در غیر این صورت زاویه آزادی برایتان محدود می‌شود، و حکومت‌ها به علت وابستگی نمی‌توانند با آزادی کامل تصمیمات اقتصادی یا سیاسی اتخاذ کنند و از آنان می‌خواهیم که حاکمانی واقعی باشند، زیرا نبرد در درجه اول، بین ما و آنان نیست، بلکه نبرد با کسانی است که سعی می‌کنند ما را از دیارمان ریشه‌کن کنند و نیز با غده‌هایی سرطانی است که این نقشه‌ها را برایشان مهیا می‌سازند.

سؤال: راه جلوگیری از تهاجمات ترویج مسیحیت بر ضد ما چیست؟

د. محمد عماره: اگر به فقرا در بعضی نقاط هم‌چون مصر قدیم - جایی که فرزندان کوچک را هم مسلمان می‌بینیم - بنگریم، می‌بینیم که وابسته به حرکات‌ها یا گروه‌های تبشیری هستند و آنگاه که از آنان می‌پرسیم ناگاه و

بدون مقدمه می‌گویند: به ما غذا بدهید همان طوری که این حرکت‌ها و جمعیت‌ها غذا می‌دهند! باید با خیرین و کسانی که کمک می‌کنند، متحد شد و دست دوستی داد. لازم است که با خیرین همبستگی داشته باشیم.

سؤال: من خود تبلیغ مسیحیت را در ایالات متحده دیده‌ام. در این میان دعوتگران مسلمان، دانشگاه الأزهر و کشورهای اسلامی غنی و ثروتمندی هم‌چون عربستان سعودی کجا هستند؟!

د. محمد عماره: الأزهر به شکل واقعاً آگاهانه نقش خود را حفظ کرده است و شهادت می‌دهم که شیخ الأزهر از این نقشه به خوبی آگاه است، لکن ما می‌خواهیم که مؤسساتمان را حمایت کنیم، زیرا آن‌ها دچار ضعف و سستی شده‌اند و می‌خواهیم که هر تلاش مخلصانه‌ای را حمایت کنیم. کاش بین همه‌ی مسلمین پل‌های ارتباطی گسترش بیشتری یابد! به ویژه بین مؤسساتی که از هویت و شخصیت امت دفاع می‌کنند، تا تبدیل به جبهه‌ای واحد در مواجهه با این نقشه‌ها شویم.

سؤال: آیا به نظر شما اسرائیل و یهودیان ایالات متحده‌ی آمریکا در رسیدن پطروس غالی به مقام دبیر کلی سازمان ملل متحد به ویژه در این برهه نقش داشتند؟

د. محمد عماره: در حقیقت عواملی که کاندید شدن و انتخاب پطروس غالی منجر شد، ریشه در تاریخ محیط و آباء و اجداد وی داشت و همه‌ی این ویژگی‌ها او را شایسته‌ی این مقام کرد.

سؤال: چرا دولت عثمانی برای آزادی و نجات اندلس، از خود حرکتی نشان نداد؟

این انتقادی است به دولت عثمانی. عبدالرحمان کواکبی این سخن را گفته است، و دولت عثمانی را مورد انتقاد شدید قرار داده‌است. در حقیقت عثمانی‌ها وارد میدان‌های نبرد زیادی در قلب اروپا شدند، سپس به سوی شرق متوجه شدند و زمانی که تاریخ و سلسله حرکتی‌هایی که در قلمرو

جهان اسلام متوجه قلب سرزمین‌های اسلامی گردید را از نظر می‌گذرانی، درمی‌یابی که چرا فتح اسلامی در آن تاریخ، بعد از شکست ممالیک در سال ۱۵۰۴م، آغاز شد. اما چرا سپاه مسلمانان به اندلس نرفت؟ من در این زمینه تخصص ندارم و به نظرم دوست عزیزمان مشاور طارق بشری که اطلاعات وسیعی پیرامون تاریخ عثمانی دارد، بتواند به این سؤال پاسخ دهد.

سؤال: غرب طرح و نقشه و تحکیم سلطه‌اش بر امت اسلامی از مد نظر دارد، لکن موضع مسلمانان در قبال این نقشه‌ها چه بوده است؟

د. محمد عماره: در خود امت - علما و عوام - بیداری اسلامی نهفته است و بخش عظیمی از بیداری اسلامی معطوف به افشا و خنثی کردن نقشه‌های غرب است. بیداری اسلامی با محمد عبده به عنوان حرکتی ممتاز و ویژه شروع شده و سپس علم آن را رشید رضا در طول چهل سال بر دوش کشیده است تا اینکه حرکت اسلامی در قالب گروهی ظاهر شد و این امانت را در اختیار گرفت و در بدو ظهورش موضع مستحکمی در برخورد با طوفان حملات نظامی و غیرنظامی غرب داشت و یکی از لغزش‌های ما در این میان بوده که: زنان مسلمان در طرز لباس پوشیدن از الگوها و طرح‌های غرب پیروی کرده‌اند، لکن زمانی که حجاب و شرم و حیای اسلامی را در جامعه و کشورهای مسلمان مشاهده می‌کنیم، درمی‌یابیم که این یک نوع موضع‌گیری در برابر غرب و طرد و رد نقشه‌های آن است. گاه‌گاهی در بعضی سمینارها شاهدیم که یک دختر دانشجو یا چند تا با هم، سؤال‌هایی مفصل - و احياناً جزئی - پیرامون مباحث احکام اسلامی می‌پرسند که انسان در مورد آن در تنگنا قرار می‌گیرد. این حرص و ولع افراد برای تبیین حلال و حرام و با این احساسشان در جامعه‌ای که عمل نیک با عمل حرام درآمیخته است و این قبیل سؤالات، به نوع رد کسانی است که بر ضد ما توطئه‌چینی کرده‌اند. من می‌گویم: دین‌داری و تدینی که در ظاهر (لباس و

ریش) نمود پیدا می‌کند نیز حرکتی در جهت طرد ورد خطوط غرب است. رسول‌الله ﷺ زمانی که می‌دید مشرکان موهایشان را شانه می‌کنند، موهایش را رها می‌گذاشت و زمانی که آنان موهایشان را رها گذاشتند، ایشان موهایش را شانه می‌کرد!! همه‌ی این اعمال پیامبر ﷺ به خاطر حرص بر تمایز و تشخیص است. ما خواهان نمودی هستیم که گواه روشن علاقه‌مند بودن افراد به الگوهای اسلامی و بیانگر هارمونی این الگوها در جامعه باشد. از همگی شما بسیار سپاسگزارم و اکنون که در آستانه‌ی ماه رمضان هستیم امیدوارم که آینده‌ی خوبی پیش‌رو داشته باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

موسی تیموری قلعه‌نوی